

محمد بجاوی

MOHAMMED BEDJAOUI

مترجم: محمدجواد میرفخرایی



«ساخت و پرداخت» احکام

پرویشگاه علوم انسانی در مطالعات فرهنگی

دیوان بین المللی دادگستری





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

* محمد بجاوی، دکتر در حقوق و دیپلمه انستیتوی مطالعات سیاسی از دانشگاه گرونوبل فرانسه و قاضی دیوان بین‌المللی دادگستری از ۱۹۸۲ (که از تاریخ فوریه ۱۹۹۴ به مدت سه سال به ریاست دیوان برگزیده شده است)، رئیس شعبه رسیدگی‌کننده به دعوی مرزی سورکینافاسو علیه جمهوری مالی، وزیر دادگستری الجزایر (۱۹۶۴ - ۱۹۷۰)، سفیر الجزایر در فرانسه (۱۹۷۰ - ۱۹۷۹)، نماینده دائم الجزایر در یونسکو (۱۹۷۱ - ۱۹۷۹)، سفیر و نماینده دائم الجزایر در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک (۱۹۷۲ - ۱۹۸۲) و عضو کمیسیون حقوق بین‌الملل (۱۹۶۵ - ۱۹۸۲) است. مقاله حاضر در سالنامه حقوق بین‌الملل دانشگاه یس (نیویورک، ۱۹۹۱، صفحات ۲۹ تا ۶۱) چاپ شده است.

● مقدمه

وظایف قاضی در دیوان بین‌المللی دادگستری را می‌توان در چهار فعل خلاصه کرد: خواندن، گوش دادن، شور دقیق کردن و بالاخره تصمیم گرفتن. همان‌طور که می‌بینید، این حرفه چندان هم پیچیده نیست و تازه توضیح دربارهٔ مرموزترین فعل از افعال یاد شده یعنی شور دقیق کردن، به‌سادگی آن خواهد افزود. ولی اینکه صفت «دقیق» را فقط به یکی از چهار وظیفهٔ قاضی اختصاص دادیم، نباید خواننده را دچار این شبهه سازد که سه وظیفهٔ دیگر قاضی مستلزم تأمل و دقت کمتری است. برخلاف چنین تصویری، در دورهٔ طولانی تکامل احکام ترافعی (یا آراء مشورتی دیوان) از مرحلهٔ جنینی تا تولد، هیچ مرحله‌ای بدون مراقبت و دقت آگاهانه طی شدنی نبوده، و مرحلهٔ پایانی ساخت و پرداخت رأی فقط به ملاحظات موشکافانهٔ مضاعفی نیازمند بوده است. بنابراین، پیش از توضیح دربارهٔ مراحل گوناگون یک شور، ناگزیر باید درآمدی هرچند مفصل در باب دادرسیهای ترافعی آورده شود. در این زمینه باید در مورد انبوه اوراق و مدارک توضیحاتی آورده شود. این اسناد و مدارک که در جریان دادرسی در آمادگاه پرونده انباشته می‌شوند تا سرانجام برای

بالایش و عیارسنجی به محک رسیدگیهای دقیق قاضی زده شوند، اوراق و اسنادی هستند که از منابع گوناگون به دست آمده و به تدریج جای خود را در پرونده باز کرده‌اند.



مرحله نخست: طرح دعوی

مرحله نخست مشتمل است بر طرح دعاوی ترافعی از طریق دادن دادخواست توسط یک دولت علیه دولت یا دولت‌های دیگر و یا ثبت «موافقتنامه‌ای خاص» منعقد بین دو یا چند دولت به منظور اشتغال دیوان به رسیدگی به اختلاف فی مابین. قرینه این سند در پرونده‌های مشورتی مطروحه در دیوان، یادداشتی است مشهور به «تقاضا» که با تقدیم آن برخی ارکان سازمان ملل متحد یا سازمانهای بین‌المللی (که اکثراً نهادهای تخصصی هستند)، نظر مشورتی دیوان را درباره موضوعات حقوقی جویا می‌شوند. برای اینکه این مقاله بیش از آنچه هست مفصل نشود، در مورد رسیدگیهای مشورتی دیوان به ذکر دو نکته بسنده می‌گردد. یکی اینکه جز چند مورد انگشت‌شمار، و مشخصاً پرونده نامیبیا (۱۹۷۰ - ۱۹۷۱) و پرونده صحرای غربی (۱۹۷۴ - ۱۹۷۵)، در رسیدگیهای مشورتی حجم اوراق و مدارک ثبت شده به سنگینی دعاوی ترافعی نیست؛ و دیگر اینکه، گذشته از تفاوتی که بین دعاوی ترافعی و رسیدگیهای مشورتی در جریان طرح کتبی و شفاهی ادعاهای فی مابین وجود دارد، مرحله شور در هر دوی آنها از الگوی یکسانی پیروی می‌کند.

شاید لازم باشد در مورد مفهوم اصطلاح «موافقتنامه خاص» در دعاوی ترافعی توضیحی داده شود. این سند که در فرانسه به «Compromis» (موافقتنامه ارجاع امر به محاکم قضایی) شهرت یافته است، در واقع معاهده‌ای است که بین دولت‌های ذی‌ربط منعقد می‌شود و، به لحاظ داشتن این طبع، باید طبق منشور سازمان ملل متحد در دبیرخانه سازمان به ثبت برسد تا، در هنگام نیاز، در دیوان

قابل استناد باشد^۱. به موجب این معاهده، دولتهای امضاکننده توافق می‌کنند تا اختلاف حقوقی خود را به دیوان ارجاع دهند. این قرارداد خاص شباهت نزدیکی دارد با نوعی موافقتنامه داوری، با این تفاوت مهم که در چنان قراردادی طرفهای ذی ربط، جز در مواردی که تصریح به خلاف آن کرده باشند، خود را به پذیرش راه حلی متعهد ساخته‌اند که کاملاً بر قواعد حقوق بین‌الملل استوار بوده و منابع آن در ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری به این ترتیب احصاء شده است: عهدنامه‌ها یا رسوم بین‌المللی، اصول عمومی حقوقی و در صورت لزوم تصمیمات قضایی و عقاید علمای برجسته حقوق^۲. امضاکنندگان این قرارداد ممکن است از دو دولت بیشتر باشند، مثل مورد دعاوی فلات قاره دریای شمال^۳ که به موجب پروتکلی سه‌جانبه بین دانمارک، جمهوری فدرال آلمان و هلند به دیوان ارجاع شد. این پروتکل عملاً دو قرارداد مشابه داوری را که بین آلمان و هر یک از همسایگان آن در حاشیه دریای شمال امضا شده بود، یکی ساخت.

از زمان طرح این دعاوی مشهور، اقامه دعوی از طریق موافقتنامه خاص به صورت رایج‌ترین روش رجوع اختلافات به دیوان در آمده است تا به برکت

۱. ماده ۱۰۲ منشور ملل متحد صریحاً مقرر می‌دارد:

(۱) هر معاهده و قرارداد بین‌المللی که پس از لازم‌الاجراء شدن منشور حاضر توسط هر یک از اعضای سازمان ملل متحد انعقاد یابد، باید هرچه زودتر نزد دبیرخانه ثبت و توسط آن منتشر گردد.
(۲) طرفهای معاهده و یا قراردادهای بین‌المللی‌یی که طبق حکم بند ۱ این ماده ثبت نشده است، نمی‌توانند به آن معاهده و یا قرارداد نزد هیچ یک از ارگانهای سازمان ملل متحد استناد کنند.

۲. ماده ۳۸ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری اشعار می‌دارد:

(۱) دیوان بین‌المللی دادگستری که مأموریت دارد اختلافات مرجوعه را طبق اصول حقوق بین‌الملل حل و فصل نماید، موازین زیر را اجرا خواهد کرد:

الف) عهدنامه‌های بین‌المللی را اعم از عمومی و خصوصی که به موجب آن قواعدی معین شده است که طرفین اختلاف آنها را به رسمیت شناخته‌اند؛

ب) عرف بین‌المللی را به‌منزله دلیل وجود یک رویه کلی که به‌مثابه یک قانون پذیرفته شده است؛

ج) اصول عمومی حقوقی را که مقبول ملل متمدن است؛

د) احکام قضایی و عقاید برجسته‌ترین علمای ملل مختلف را به‌منزله وسایل فرعی برای تعیین قواعد حقوقی، با رعایت حکم ماده ۵۹.

(۲) مقررات این ماده، به‌حق دیوان بین‌المللی دادگستری برای صدور حکم برطبق اصول انصاف و احسان، در صورت تقاضای طرفین، خدشه‌ای وارد نمی‌آورد.

3. North Sea Continental Shelf Cases

این تحوّل دلپذیر، کارنامه ناموفق نظام قضایی بین‌المللی در پیش‌بینی مادهٔ اختیاری^۴ در اساسنامهٔ دیوان، که در ابتدا به قصد ترغیب دولتها به پذیرش صلاحیت اجباری دیوان از قبل برای رسیدگی به کلیهٔ اختلافات قضایی و یا اختلافات دارای اوصاف و ویژگیهای خاص تعبیه گردیده بود، تا اندازه‌ای جبران شود.^۵

برکسی پوشیده نیست که این سیستم تاکنون نتوانسته است انتظاراتی را که از آن می‌رفته برآورده سازد و خود به اختلافات بسیاری در مورد صلاحیت دیوان انجامیده است، و حال آنکه اگر مبنای ارجاع یک اختلاف به دیوان موافقتنامهٔ خاص باشد، طبعاً اعتراضی در پی نخواهد بود.

اسنادی که چرخ رسیدگی دیوان را به گردش در می‌آورند، اعم از اینکه این اسناد صورت یک دادخواست داشته باشد یا موافقتنامهٔ خاص داور و یا تقاضایی برای نظر مشورتی دیوان، در یک ویژگی با یکدیگر مشترکند و آن ایجاز و اختصار آنهاست. سند یادشده اگر دادخواست باشد، غالباً حاوی فقرات و عناوین اقدامات مورد شکایت است و ذیل آن از دیوان تقاضا می‌گردد تا آن اقدامات را محکوم و خواننده را به‌اعادهٔ وضع به حال سابق و یا جبران خسارات وارده ملزم سازد. در چنین حالتی، دیوان دولت طرح‌کنندهٔ شکایت را «خواهان» و دولتی را که علیه آن شکایت طرح شده است، «خواننده» می‌نامد. ولی چنانچه نیروی محرکهٔ دیوان برای رسیدگی، موافقتنامهٔ خاصی باشد و رابطهٔ خواهان - خواننده در کار نباشد، از دولتهای ذی‌ربط صرفاً به طرفهای قضیهٔ تعبیر می‌گردد. در این حالت، طرفهای قضیهٔ شرحی از وقایع یا مسائل مورد اختلاف را به محضر دیوان تسلیم می‌دارند که با همین متن حدود صلاحیت دیوان نیز

4. Optional Clause

۵. بموجب بند دوم مادهٔ ۳۶ اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی دادگستری: «دولتهای امضاکنندهٔ این اساسنامه می‌توانند در هر زمان اعلام دارند که قضاوت اجباری دیوان بین‌المللی دادگستری را نسبت به تمام اختلافاتی که جنبهٔ قضایی داشته و مربوط به موضوعات ذیل باشد، در مقابل هر دولت دیگری که این تمهّد را متقبّل گردد، به‌خودی خود و بدون قرارداد خاصی قبول می‌کنند:

(الف) تفسیر یک معاهده؛

(ب) هر مسأله‌ای که موضوع حقوق بین‌الملل باشد؛

(ج) حقیقت هر امری که در صورت ثبوت، نقض یک تمهّد بین‌المللی محسوب گردد؛

(د) نوع و میزان غرامتی که باید برای نقض تمهّدی بین‌المللی پرداخت شود.»

تعیین و تحدید می‌گردد. گذشته از نوع و عنوان این سند، به هر یک از آنها ممکن است اوراق و اسناد مهمی ضمیمه شده باشد که این وضع را به ویژه در اختلافاتی که عمدتاً به تفسیر یک معاهده مربوط می‌گردد، مشاهده می‌کنیم.



مرحله دوم: تبادل لوایح

الف. مسائل مقدماتی

مرحله دوم در ارائه متون و مستندات، به دادرسی کتبی و تبادل لوایح شهرت دارد. در این بخش از مقاله، برای رعایت اختصار درباره تقاضا از دیوان جهت اعلام اقدامات تأمینی موقتی سخنی نمی‌گوییم و بروز این مورد را، با اذعان به اهمیت آن، منتفی تلقی می‌کنیم.

هنگامی که جریان دادرسی با ثبت یک دادخواست آغاز می‌شود، خواننده غالباً با ایراد به صلاحیت دیوان که بیشتر اوقات با اعتراضی به پذیرش دادخواست همراه است، به آن پاسخ می‌دهد.^۶ دیوان در رویارویی با ایراد صلاحیتی خواننده و در اجرای حکم بند ۶ ماده ۳۶ اساسنامه خود، بررسیهای ماهوی پرونده را به حال تعلیق در خواهد آورد^۷ و انحصاراً به موضوع صلاحیتی خود و حسب مورد قابلیت پذیرش دادخواست خواهد پرداخت.^۸ این مرحله در واقع

۶. در دعوی مطروحه توسط نیکارگونه علیه کاستاریکا در ۱۹۸۶، خواننده از همان ابتدا صلاحیت دیوان را پذیرفت. این امر از این جهت ویرگی دارد که برای نخستین بار در ۲۸ سال گذشته خواننده‌ای از همان ابتدای دادرسی تمکین خود را از صلاحیت دیوان برای حل و فصل قضایی اختلاف مطروحه اعلام داشته بود.

۷. بند ۳ ماده ۷۹ قواعد دادرسی دیوان بین‌المللی دادگستری مقرر می‌دارد:

«به محض وصول ایراد مقدماتی به دبیرخانه، رسیدگی ماهوی به حال تعلیق در خواهد آمد و دیوان یا رئیس آن، چنانچه دیوان در حال تشکیل نباشد، مهلت طرف دیگر را برای ثبت نظرات و مدافعات کتبی خود تعیین خواهد کرد. در این لایحه ادله‌ای که قرار است تقدیم گردند، ذکر شده و اسناد مثبت پیوست آن خواهد بود.»

۸. بند ۶ ماده ۳۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی دادگستری اشعار می‌دارد:

«در صورت اختلاف راجع به صلاحیت دیوان، حکم دیوان قاطع است.»

به مثابه رسیدگی به پرونده‌ای است در بطن پرونده دیگر و لذا مانند رسیدگی‌های ماهوی باید کلیه مراحل اعم از کتبی و شفاهی، توافقی یا مشورتی را پشت سر گذارد و به حکمی درباره صلاحیت و احیاناً قابل استماع بودن دعوی منتهی گردد. چنانچه دیوان در این مرحله به نفع خواهان رأی دهد، رسیدگی‌های ماهوی از سر گرفته خواهد شد.

رسیدگی درباره موضوعات صلاحیتی دقیقاً تابع همان تشریفات رسیدگی‌های ماهوی است. در این زمینه، تنها نکته گفتنی این است که چون مسائل شکلی و صلاحیتی عمدتاً محدود به بحث‌های حکمی و قانونی است و جز در موارد بسیار نادر به اختلافات موضوعی نمی‌پردازند، لذا حجم اوراق و مدارک رد و بدل شده در آنها به نحو چشمگیری کمتر است و معمولاً به متون و نصوص لازم مربوط به صلاحیت دیوان محدود می‌گردد. بدیهی است اگر ایراد به قابلیت استماع پرونده ضمیمه ایرادات صلاحیتی شده باشد، طرح این ایراد غالباً بحث‌های ماهوی را به دنبال دارد و در نتیجه ممکن است به حجم پیوستها اضافه گردد.

ب. در ماهیت

پس از بیان معترضه وار توضیحات فوق درباره مسائل مقدماتی و شکلی، بحث درباره تبادل لوايح در ماهیت دعوی را دنبال می‌کنیم. طرح یک دعوی با ثبت تقاضایی یکجانبه برای رسیدگی، طبعی توافقی به جریان پرونده می‌بخشد. این جریان با یک حمله حقوقی از جانب تقاضادهنده آغاز می‌گردد. در این تقاضا که در قالب یک «لایحه»⁹ تنظیم شده است، عرضحال‌دهنده به بیان ادعاهای مندرجه در تقاضای خود می‌پردازد. جریان دادرسی با دفاع خوانده در «لایحه معارض»¹⁰ خود که در رد ادعاهای مطروحه نوشته شده است، ادامه می‌یابد.

9. Memorial

10. Counter - Memorial

دور دوم تبادل لوایح، معمولاً در صورت تقاضای طرفین و با دستور دیوان آغاز می‌گردد. در این دور، خواهان با ثبت «جوابیه»^{۱۱} خود می‌کوشد تا استدلالها و اظهارات خواننده در لایحه معارض را رد کند و خواننده نیز در واکنش نسبت به آن، «باز دفاع»^{۱۲} خود را به ثبت می‌رساند. روند مزبور هرچند گهگاه به کندی دادرسی می‌انجامد، ولی از این جهت مفید است که مسیر پرونده را هموار می‌کند تا ازابه‌های جنگی طرفین میدان لازم را برای مانور درآوردگاه جلسات رسیدگی شفاهی در اختیار داشته باشند. با طی این مرحله است که ادعاها و استدلالهای منظم و موجه جبهه مقابل خود را نشان می‌دهند و چه بسا که با برداشته شدن نقاب از چهره آنها و فرو نشستن گرد و خاک نبرد کتبی طرفین، از مواضع و خاکریزهای ظاهراً فتح نشدنی آنها چیزی جز ویرانه‌های برجای نمانده باشد.

برخلاف این حالت، وجه امتیاز دعاوی که با ثبت موافقتنامه خاص داوری نزد دیوان به جریان می‌افتند، تقارن و توازن سیر آنهاست. گفتنی است که در این‌گونه پرونده‌ها هر یک از طرفین خواهان رسیدگی به دعوی است و از این‌روست که باید طبق قواعد دیوان تذکاریه خود را ظرف مهلت تعیین شده توسط دیوان که در یک روز برای هر دو طرف منقضی می‌گردد، به ثبت رساند. لوایح بعدی معارض نیز به نحو همزمان ثبت خواهند شد، چرا که باز هر یک از طرفین خواننده دعوی قلمداد می‌شود^{۱۳}. پس، در این‌گونه پرونده‌ها معمولاً چهار لایحه نزد دیوان ثبت می‌شود، ضمن اینکه ممکن است در صورت طرح اختلاف واحدی با ثبت یک تقاضا برای آغاز رسیدگی، شمار لوایح تقدیمی از دو لایحه تجاوز نکند. دور سوم تبادل لوایح در دعاوی

11. Reply

12. Rejoinder

۱۳. ماده ۴۶ قواعد دیوان مقرر می‌دارد:

(۱) در پرونده‌ای که از طریق اعلان یک قرارداد خاص آغاز شده است، تعداد و ترتیب لوایح تابع مواد قرارداد مزبور است مگر آنکه دیوان، پس از استماع نظرات طرفین، به گونه‌ای دیگر مقرر دارد.

(۲) در صورت سکوت قرارداد مزبور در این خصوص و چنانچه طرفین نسبت به تعداد و ترتیب لوایح توافق بعدی نکرده باشند، هر یک ظرف ضرب‌الاجل واحدی لایحه و جوابیه خود را ثبت خواهند کرد. ثبت لوایح معارض فقط در صورتی امکان دارد که دیوان ضرورت آن را احراز نماید.

مطروحه توسط موافقتنامه خاص داوری، اختیاری است و طرفین می‌توانند با کسب اجازه از دیوان برای ثبت جوابیه، تعداد لوایح ردّ و بدل شده را به‌شش برسانند.

بدیهی است همزمانی تبادل لوایح معایی هم دارد، زیرا در این حالت هر یک از طرفین به‌جای اتخاذ یک موضع روشن تهاجمی یا تدافعی، باید پایه‌های استدلالهای خود را در تاریکی محض بنا نهد و در واقع در آن واحد، سعی کند با حدس زدن مواضع طرف مقابل و پیش‌بینی چگونگی پاتک وی، آرایش مناسبی به‌خود بگیرد. از این روست که بخش عمده‌ای از این‌گونه لوایح قطور ناگزیر به‌طرح فرضیات و حدسیاتی اختصاص دارد که ذکر آنها در متن لایحه ظاهراً بی‌دلیل است جز نگرانی از اینکه امکان دارد طرف مقابل نیز به‌آن توسل جوید. در نتیجه، خواننده چنین لوایحی به‌دفعات از خود می‌پرسد که اگر پرونده با ثبت دادخواستی به‌جریان افتاده بود و طرفین نسبت به‌از دست دادن هر فرصت تهاجمی کمتر نگرانی می‌داشتند، آیا پاره‌ای از استدلالها و یا ادعاهایی که با آب و تاب فراوانی هم درباره آنها بحث شده است، اساساً جایی در لایحه پیدا می‌کرد؟ این نگرانی حین تنظیم لوایح معارض به‌اوج خود می‌رسد، زیرا در این زمان است که هر یک از طرفین پس از خواندن لایحه طرف مقابل، به‌نقاط ضعف و قابل نفوذ در ستون دفاعی حریف و نیز سستی‌های موجود در مواضع خود پی برده است و شاید به‌این دلیل باشد که هر یک از آنها پس از رو شدن لایحه معارض طرف، همچنان لازم می‌بیند تا در مورد پاره‌ای مسائل به‌گونه‌ای دیگر در جوابیه خود بحث کند. از جنبه آماری، گفتنی است از هر ده پرونده‌ای که به‌این نحو یعنی با ثبت موافقتنامه خاص تاکنون به‌دیوان بین‌المللی دادگستری ارجاع گردیده، هشت پرونده به‌سه دور تبادل لوایح کشیده شده است که در پاره‌ای از آنها تبادل لوایح طولانی در خود موافقتنامه پیش‌بینی شده بود.

اجازه بدهید کمی از بحث اصلی منحرف شویم و فرضی را بررسی کنیم که در موافقتنامه‌ای خاص، مهلتی که معمولاً شش ماه است، برای ثبت هر یک از لوایح اصلی و معارض طرفین منظور شده باشد. پیش‌بینی چنین مهلتی در قرارداد، تلقی واقعی دولتهای ذی‌ربط از حلّ و فصل اختلافات خود از مجرای

قضایی را روشن می‌سازد. زیرا حتی اگر بپذیریم که احتیاط و ایمنی ایجاب می‌کند هر قرارداد خاصی از قراردادهای سابق بر خود الهام بگیرد و اقتباس شود، باز هم نمی‌توان انکار کرد که پیش‌بینی سه دور تبادل لوایح در این‌گونه موافقتنامه‌های خاص نه تنها کاشف از شتاب طرفین برای سامان بخشیدن به اختلاف خود نیست بلکه شاید بتوان گفت یکی از جاذبه‌های اصلی طرفین به‌سوی حلّ و فصل قضایی اختلاف بر مبنای چنین موافقتنامه‌هایی، روند کند و آرام آن و دادن این امکان به طرفین است که تا هر زمان مایلند حلّ مشکل دیرینه و آزاردهنده فی‌مابین خود را بنا بر ملاحظات به تأخیر اندازند. درست است که بهره‌گیری از این امکان حقیقی است کاملاً مشروع، ولی انصاف هم حکم می‌کند که مسؤولیت این کنندی و سنگینی را به گردن دیوان نیندازیم.

واژه «سنگین» در اینجا واقعاً مصداق دارد. در پرونده «بارسلونا تراکشن»^{۱۴}، هرچند شهرت این پرونده برای مدتی است که دیوان صرف رسیدگی به آن کرد و نه حجم اسناد و اوراق ثبت شده در آن دعوی، با این حال جالب است بدانیم که وزن کلّ پرونده به ۲۵ کیلوگرم بالغ شد و طرفین جمعاً با احتساب پیوستها ۶۰۷۷۶ صفحه مبادله کردند. حتی در پرونده‌های عادی نیز وزن مستندات، هرچند به‌چنان ارقام عجیبی نمی‌رسد، بسیار زیاد است. باید گفت پرونده بارسلونا تراکشن به‌هیچ‌وجه یک استثنا نبوده و برای مثال در دعوای فلات قاره بین تونس و لیبی و پرونده «خلیج مین»^{۱۵} بین کانادا و ایالات متحده آمریکا نزدیک بود رکورد بارسلونا تراکشن از لحاظ وزن و حجم پرونده شکسته شود، ولی در هر حال این پرونده‌ها از این جنبه رکورد دعوای افریقای جنوب غربی را پشت سر گذاردند. افزون بر این، حتی در دعوای فی‌مابین نیکاراگوئه و ایالات متحده، که یکی از طرفین پس از مرحله صلاحیتی خود را از دادرسی کنار کشید، باز هم وزن لوایح متبادله با این رقمها فاصله چندانی ندارد.

ناگفته پیداست سنگینی لایحه لزوماً به معنای وزن و اعتبار استدلالهای

14. Barcelona Traction Case

15. Gulf of Maine Case

مندرج در آن نیست، زیرا حداقل دو سوم این وزن را پیوستها و ضمایمی تشکیل می‌دهند که در واقع برای اثبات ادعاهای مطروحه در لوایح طرفین ثبت شده‌اند. بدیهی است هر اندازه ادعا سست و بی‌ارزش باشد، به دلیل اثباتی بیشتری نیازمند است و هر قدر هم که معتبر و مستحکم باشد، مستندات و ادله کتبی بیشتری علی‌الاصول در دسترس است. در هر کدام از این دو شق، کلیه پیوستها باید تکثیر شوند. فلسفه این تکلیف احترام به ضوابط بسیار موجه قواعد دادرسی دیوان است که به منظور حصول اطمینان از اصالت کلیه اسناد و ادله کتبی تنظیم شده است. برای مثال، اگر از سندی که در حال حاضر در دسترس نیست نقل قولی صورت گیرد، کل سند باید بعداً نزد دبیرخانه دیوان تودیع گردد. پیوستهای ارائه شده توسط طرفین بسیار ناهمگونند و در آنها از نقل عین نصوص قانونی گرفته تا فتوکی‌ها و یا رونوشت‌های اسناد تاریخی، به زبان اصلی و یا ترجمه آنها به زبان رسمی دیوان یعنی انگلیسی و فرانسه، یافت می‌شود صحت رونوشت‌های ارائه شده در کلیه پیوستها باید یک‌یک به تأیید نماینده طرف ثبت‌کننده برسد، ولی رویه این است که نماینده مزبور این اسناد را یکجا گواهی می‌کند. در مورد فتوکی اسناد قدیمی و تاریخی، قضات دیوان بیشتر مایلند به جای این تأیید، متن بازنویسی شده و خواناتری از این اسناد را در اختیار داشته باشند و وقت خود را برای کشف رمز خطوط غیرخوانا که از هر کسی نیز ساخته نیست، صرف نکنند.

به‌طور کلی، چنانچه طرف مقابل به پیوست ارائه شده - مثلاً ترجمه یک سند اداری از دوره امپراتوری عثمانی - اعتراض نکند، دیوان دلیلی بر رد آن نمی‌بیند. البته، اگر این سند مرتبط با اصل دعوی باشد دیوان با احتیاط بیشتری عمل خواهد کرد، ولی در واقع ضمایمی که احیاناً در نتیجه یک پرونده دخیل و مؤثر هستند، بسیار نادرند. مع‌ذلک، طرفین دعوی در این باره نیز با پیروی از روش محتاطانه خود در مورد ارائه استدلالها هرچه را که ممکن است کوچکترین ارتباطی با اصل پرونده داشته باشد، ضمیمه می‌کنند. در نتیجه، دیوان از یک سو مواجه است با ادعاهای فراوانی که احراز بی‌پایگی برخی از آنها به‌دقت زیادی نیاز ندارد، و از سوی دیگر با انبوه پیوستهایی که برای تبیین و تأیید همان

ادعاهای سست به ثبت رسیده است. به این روش نمی توان خرده گرفت، زیرا در پرونده های عادی کوشش طرفین بر این است که به هر نحو ممکن در دل قضات دیوان راهی پیدا کنند و استدلالهای خود را به سمع پاره ای از این پانزده قاضی برسانند، و این یعنی اینکه هر استدلالی از پانزده شانس و امکان برای مقبول واقع شدن برخوردار است. حجم و وزن پیوستها حتی بعد از صدور حکم نیز مشکلی است بزرگ، زیرا از نظر آیین داوری دیوان همه چیز باید در مجموعه های چاپی دیوان از ادعاها و دفاعیات طرفین طبع و منتشر گردد و صرف هزینه های بسیار برای جاودانه ساختن اسنادی که دیوان در پی ریزی دلایل و مبانی رأی خود اصلاً به آنها وقتی ننهاده است، عبث و بیهوده خواهد بود. از این رو بود که دیوان برای نخستین بار در دعوی بارسلونا تراکشن به دبیرخانه اجازه داد تا فقط برگزیده ای از مهم ترین پیوستهای پرونده را به چاپ رساند، و تازه با بکارگیری این روش نیز مجموعه مزبور نتوانست از ده جلد قطور کمتر گردد. گزینش پیوستهای مهم یقیناً کاری است پرمسئولیت؛ مع هذا این روش در پرونده های مشهوری مثل دعاوی صحرای غربی و خلیج مین نیز اعمال شده است.

در این زمینه نقشه های زمین، چارتهای دریایی و سایر اسناد مصور از قبیل طرحها و نمودارها شایان یادآوری خاص هستند. روشن است که این گونه نقشه ها و طرحهای جغرافیایی به فضای بیشتری از قطع متعارف صفحات معمولی نیاز دارد و چاپ آنها مستلزم دقت خاصی است و ترجیحاً باید به صورت رنگی باشد. به دلیل همین مشکلات استثنایی است که طرفین پرونده، خود گهگاه لازم می بینند این اسناد را در پوشه های جداگانه ای تقدیم دارند و دبیرخانه در مرحله بعدی چاپ ترتیبی فراهم می کند که اهم این اسناد در پوشه ای خاص و یا در پاکتی جداگانه منضم به یکی از مجلدات چاپی دیوان حاوی ادعاها و دفاعیات طرفین ارائه گردد. همان طور که ملاحظه می شود، این روش راه حلی است بسیار پرهزینه ولی در عین حال لازم.

در سالهای اخیر، با توجه به ارجاع پرونده های بسیاری درباره تحدید حدود دریایی و یا سرحدات زمینی، دیوان بین المللی دادگستری در مقام

حلّ و فصل اختلافات مربوط به حاکمیت سرزمینی برآمده و به این منظور نقشه برداری جایگاه ویژه‌ای نزد دیوان پیدا کرده است. در جلسات استماع دیوان - که بحث بعدی ما خواهد بود - اتاق دادگاه غالباً شاهد به نمایش درآمدن نقشه‌هایی به کمک تخته سیاه و یا پروژکتور توسط وکلا و کارشناسان طرفین بوده است. از سوی دیگر، در این گونه پرونده‌ها دیوان غالباً ضروری دیده است که یک نقشه بردار یا نقشه کش آبهای فوق‌الارضی استخدام کند تا دیوان را در دستیابی به مسائل فنی پرونده و ارائه یافته‌های خود در قالب اصطلاحات روشن علمی یاری بخشد.

با ذکر دو نکته مهم توضیحات خود درباره مرحله تبادل لوایح را پایان

می‌دهیم.

اولاً، کلیه این مدارک انبوه که به یکی از دو زبان رسمی دیوان ثبت شده است، باید توسط دبیرخانه به زبان دیگر برگردانده شود تا برابری قضات از حیث زبان کاری مورد گزینش آنها رعایت شده باشد. انجام این مهم به دقت فوق‌العاده‌ای نیاز دارد و حتی با رعایت فوریت نیز بسیار وقت‌گیر است. از این روست که در پایان مرحله تبادل لوایح، این مترجمان دیوان هستند که بیش از هر کس دیگر تمام ظرایف و دقایق پرونده را بر سر انگشتان تدبیر خود احساس می‌کنند.

ثانیاً، در پایان این راه است که قاضی دیوان غربت یک خواننده دست تنها را تجربه می‌کند. پس از اینکه این خوراک سنگین به خوراکی سبک و سهل‌الهضم تبدیل شد، دیگر کسی نیست که به متصدی امر «قضا» لقمه لقمه «غذا» دهد. در اینجا از منشیان حقوقی دیوان عالی کشور امریکا و یا از حقوقدانان جوانی که مثل دادگاه اروپایی لوکزامبورگ هر لحظه در خدمت قاضی قرار دارند، خبری نیست و قاضی باید «تکلیف خانه» خویش را خود در تنهایی مطلق انجام دهد و این بار را خود به منزل نهایی برساند. قاضی است و ابزارهایی که در اختیار دارد برای خواندن، سره را از ناسره جدا کردن و عصاره کشی از انبوه مدارکی که در پیش رو دارد؛ ابزارهایی چون حافظه‌اش، یادداشت‌هایش، قلمهای علامتگذارش، کارتهایش، بایگانی‌اش و امروزه - البته

اگر زحمت یادگیری آن را به خود داده باشد - منابع و اطلاعات بیکران متمرکز در کامپیوتر شخصی اش.



مرحله سوم: رسیدگی شفاهی

اینک در آغاز مرحله رسیدگی شفاهی قرار داریم که سومین مرحله در روند ارائه ادله و اسناد است. هیجان «فعلی دیگر» نزدیک است و این بار این خواننده صبور باید در نقش شنونده‌ای دقیق به اظهارات و بیانات طرفین گوش فرا دهد. «شنیدن» دومین فعلی است که یک قاضی باید صرف کند.

ناگفته نماند که صحبت کردن و گوش دادن پیش از این مقطع نیز، البته به طور غیر رسمی، به پرونده راه یافته است. هیچ یک از قضات دیوان بین‌المللی دادگستری، هرچقدر هم که در ساعات مطالعه خود گوشه گیر و انزواطلب باشند، نمی‌توانند برای همیشه در راهروی خود ببندند و به تنهایی حکم قضیه را ببابند. از این روست که خیلی پیش از شنیدن اظهارات طرفین در جلسات رسیدگی، هر قاضی به نظرات همکارانش گوش سپرده است. البته، در این مرحله برای این شنیدن الزامی در بین نیست و هر قاضی آزاد است تا عقایدش را برای خودش حفظ کند و تلاشی هم برای آگاهی از نظرات همکارانش بعمل نیاورد. در این میان، برخی اعتقاد دارند که آراء شخصی آنها باید بدور از نفوذ هرگونه عاملی شکل گیرد؛ اینها قضاتی هستند که تا پیش از نخستین مباحثات خصوصی رسمی دیوان، دیگران را کمتر از دیدگاههای خود نسبت به پرونده باخبر می‌سازند. ولی بعضی دیگر از قضات دیوان ترجیح می‌دهند تا در مقاطع مختلف تبادل لوايح، در معرض نظرات همکاران خود قرار گیرند و در شرایطی به جلسات استماع قدم گذارند که از واکنش احتمالی سایر قضات دیوان نسبت به اثر این یا آن استدلال کم‌وبیش آگاهی داشته باشند.

قدر مسلم این است که هیچ یک از اعضای دیوان بدون توشه‌ای مناسب

به جلسات استماع وارد نمی‌شود. کوله‌باری از برداشتهای حاصل از مطالعات شخصی قاضی و استنباطاتی که به‌یمن رایزنی با همکارانش یافته است، ره‌آورد او به این جلسات خواهد بود. اکنون فصل شنیدن فرارسیده است؛ فصلی که احتمالاً از دو تا شش هفته به طول می‌انجامد و در هر روز آن یک یا حتی دو جلسه برای جبران مافات و یا رعایت ضرب‌الاجلهای قطعی تعیین شده توسط دیوان، برگزار می‌شود. در پرونده‌های استثنایی، جلسات رسیدگی حتی از این هم طولانی‌تر شده است. معمولاً بین هر دور و نیز بین نوبتهای تعیین شده برای صحبت هر یک از طرفین، دو یا سه روز تنفس اعلام می‌گردد تا وکلای طرفین بتوانند در این فرصت استدلالهای معارض خود را آماده کنند.

ناگفته پیداست که تقارن و توازن که از ویژگیهای تبادل لویایح در صورت طرح دعوی از طریق ثبت موافقتنامه خاص است، با طبع رسیدگیهای شفاهی سازگار نیست و دلیل آن نیز خیلی ساده است. اگر قرار باشد وکلای طرفین در آن واحد نغمه‌های مخالف خود را سر دهند، شنوندگان آنها چگونه می‌توانند مروارید را از خَرَف جدا سازند و به ظرایف و گوشه‌های نغمات آنها پی ببرند؟ پس، چاره‌ای نیست جز اینکه یکی از طرفین اول بخواند و مثلاً در نقش خواهان ظاهر شود و دیگری در قالب خواننده درآید و برای جبران اینکه دیرتر به‌روی صحنه رفته است، اجازه یابد که حرف آخر را بزند. بدیهی است در این‌گونه موارد تقدّم و تأخّر سخن گفتن در دادگاه مسأله‌ای است ظریف که با حسن نیت طرفین معمولاً بدون مشکل چندان حلی‌شدنی است.

استماع اظهارات طرفین کار بسیار رسمی‌تری است تا گوش دادن به صحبت‌های یک همکار، چراکه آنچه بین همکاران صورت می‌گیرد از مقوله گفت و شنود است؛ یکی هم شنونده است و هم گوینده. ولی دیوان با اصحاب دعوی و یا طرفهای پرونده وارد گفت و شنود نمی‌شود؛ در طول جلسات رسیدگی یا به اظهارات آنها گوش می‌سپارد و یا از زبان رئیس خود با آنها سخن می‌گوید تا اطلاعات و یا توضیحات بیشتری کسب کند. هر یک از قضات نیز حق دارد پس از اطلاع دادن به رئیس، سؤالات خود را با طرفین مطرح سازد و رئیس نیز به طریق اولی می‌تواند پرسشهایی از آنها بعمل آورد. ولی در بیشتر

اوقاتی که جلسات رسیدگی تشکیل است، هیأت قضات مَهْر سکوت بر لب می‌زند و مانند هیأت منصفه‌ای دقیق به استدلالهای طرفین گوش فرا می‌دهد تا عیار و ارزش اظهارات آنها را محک بزند. در تمام این لحظات در بستر سکوت و انفعال قضات دیوان بین‌المللی دادگستری، فعالیت ذهنی سازنده‌ای در جریان است.

امان از تحمل بار سنگین استماع سخنرانیهای طولانی و ملال‌آور این جلسات و حسرت قضات دیوان برای لحظه‌ای تمدد اعصاب و جابجا شدن در روی صندلی خود از ترس اینکه مبدا حتی خش‌خش ردای ابریشمین آنها سکوت دیوان را بشکند و موجب حواس‌پرتی داورانی گردد که به تعبیر جاودانه «پاسکال»، «مولیر» و «لافونتن» چون گربه‌های مجسمه‌ای در یک ردیف کنار یکدیگر چیده شده‌اند. ولی چه جای افسوس که وظیفه ما اجرای عدالت است و عدالت باید نخست در حق سخنوران ماهری اجرا شود که، گذشته از اشتها حقوقی و برخوردار از مراتب علمی عموماً همسنگ با قضات دیوان، از این هنر نیز برخوردارند که شنوندگان هم‌صنف خویش را شیفته و مجذوب تحلیل‌های دقیق و مهارت خود در شیوه‌های سخنوری سازند. اعضای خاموش و سراپاگوش این هیأت، به‌عنوان کارشناسان برجسته حقوقی، غالباً به‌خاطر شکیبایی و افرشان مورد ستایش قرار می‌گیرند و حتی در کسالت‌آورترین مرحله نیز که به‌طرح واقعیات پیچیده و ظریف پرونده اختصاص دارد، از داعیه معنوی خود برای گشودن نقاط کور پرونده و بیرون کشیدن حاق مطلب از میان تمام حشو و زواید آمیخته به آن دست‌بردار نیستند؛ وظیفه‌ای که اگر خستگی و تعب ناشی از انجام آن امان دهد، خود لذتی مفرح خواهد بود.

دریغمان می‌آید که از این فرصت برای طرح چند نکته درباره انتخاب وکلا بهره‌نگیریم. به اعتقاد ما تعلق افراد به یک حوزه نسبتاً محدودتر اساساً نمی‌تواند و نباید از شایستگیهای آنها برای حضور در این دیوان بکاهد. آیا این درست است که در یک جهان پنج میلیارد نفری تنها چند حقوقدان فرصت حضور مکرر در دیوان بین‌المللی دادگستری را بیابند و دیگران محروم بمانند؟ بله، این کاملاً طبیعی است دولتی که در پرونده‌ای طرفیت دارد، فردی از اتباع

خود را برای حضور در دیوان به‌عنوان نماینده انتخاب کند. ولی در سایر موارد دیده می‌شود که این دولتها غالباً در صورتی به‌بهره‌گیری از خدمات حقوقدانان و وکلای خارجی روی خوش نشان می‌دهند که آنها تابعیت یکی از کشورهای فرانسه، امریکا، انگلیس، ایتالیا، بلژیک و یا اسپانیا را داشته باشند. به‌همین جهت، این احساس ایجاد شده که دیوان شهر ممنوعه‌ای است که در آن به‌روی همه، به‌استثنای چند چهره سرشناس، بسته است. دبیرخانه دیوان مرتباً نامه‌هایی را دریافت می‌کند از حقوقدانانی که از تشریفات و شرایط ورود به آن جویا شده‌اند، و این در حالی است که برای حضور در دیوان هیچ مانع و رادعی بر سر راه نیست. جالب اینکه حتی داشتن تحصیلات حقوقی نیز برای کسی که در برابر دیوان عهده‌دار دفاع از پرونده‌ای می‌شود، شرط نیست و گزینش وکیل فقط به‌نظر دولتهای طرف دعوی بستگی دارد و بس. این نکته قابل درک است که در پرونده‌های مهم، دولتها به‌دنبال «مرد میدان» باشند و به‌استخدام حقوقدانان بین‌المللی برجسته‌ای روی آورند که از حضورهای قبلی خود در صحنه دیوان تجربیاتی گرانها اندوخته‌اند و انتظار می‌رود با کوله‌بار تجربه خویش بتوانند راحت‌تر و مؤثرتر حرفهای خود را به‌سمع دیوان برسانند. ولی افسوس که بهای سنگین این‌گونه گزینشها یکی هم قربانی کردن استعدادهای جوان ملی است که سرنوشتی ندارند جز گمنامی و فراموش شدن در زیر سایه نامهای پرآوازه. ناگفته نماند که محدودیت زبانهای رسمی دیوان به‌انگلیسی و فرانسه هرچند می‌تواند سدّی در راه ورود حقوقدانان جوان و گمنام به‌صحنه دیوان بین‌المللی دادگستری باشد ولی این مشکل حل شدنی است.

در این زمینه خوب است بدانیم که بهترین سخنرانیهای انجام شده در دیوان از زبان وکلایی جاری شده است که شجاعت این را داشته‌اند تا در ورطه استدلالهای غیرضروری غرق نشوند. ولی همیشه این‌طور نبوده و نیست و شاهد این مدّعا اینکه در ۱۹۷۸ بالاخره دیوان پس از تحمّل یک دوره طولانی برای شنیدن سخنرانیهای مفصل و پریپیچ‌وخم وکلای طرفین، آن هم درباره نکات کم‌اهمیت، موادّ زیر را به‌قواعد دادرسی خود افزود:

مادّه ۶۰

۱. اظهارات شفاهی مطروحه از جانب هر یک از طرفین باید، در حدودی که برای بیان کافی ادّعاهای آن طرف در جلسه استماع ضروری است، حتّی الامکان موجز و مختصر باشد. لذا اظهارات مزبور باید درخصوص مسائلی باشد که هنوز مورد اختلاف طرفین است و نباید به مباحث کلی مندرج در لوایح و یا صرفاً تکرار واقعیّات و استدلالهای مذکور در آنها بپردازد.

مادّه ۶۱

۱. دیوان می تواند در هر زمان، قبل و یا در اثنای جلسه استماع، هر نکته یا مسأله ای را که مایل است بیشتر مورد بحث طرفین قرار گیرد و یا از نظر دیوان استدلالهای مطروحه در مورد آن کافی است، اعلام کند.
۲. دیوان می تواند حین جلسه استماع از نمایندگان، مشاوران و وکلای طرفین سؤالاتی کند و از ایشان توضیح بخواهد.
۳. هر یک از قضات نیز از حق طرح سؤال برخوردار است، ولی قبل از اِعمال این حق، باید قصد خود را به رئیس که حسب مادّه ۴۵ اساسنامه دیوان مسؤول اداره جلسات استماع است، ابراز دارد.
۴. نمایندگان، مشاوران و وکلای طرفین می توانند به سؤالات مطروحه فوراً و یا ظرف مهلت تعیین شده توسط رئیس، پاسخ دهند.

بحث ظریفی که پیش می آید این است که حکم موادّ یاد شده را چگونه می توان با این اصل اوّلیه و اساسی که هر یک از طرفین باید در انتخاب و تعقیب خطّ مشی حقوقی خود در پرونده آزاد باشد و بتواند کلیّه استدلالهای خود را طرح کند، جمع نمود. ابراز این مطلب که شنیده های دیوان راجع به یک موضوع خاص به حدّ کفایت و احیاناً اشباع رسیده است، خود مسؤولیتی است بس حسّاس. از این مهم تر، چنانچه دیوان با علامات و قرائن خیلی روشنی نکات مهم و ذی ربط پرونده را از دیدگاه خود ابراز دارد، این برداشت ممکن است ایجاد گردد که دیوان متمایل به مواضع طرفی است که در آن زمینه با او اشتراک نظر بیشتری دارد و تالی فاسد چنین وضعی، زمانی آشکار می شود که احیاناً

پس از پایان جلسات شور قضات، یافته‌ها و ارزیابیهای اولیه دیوان از پرونده در معرض تردید قرار گیرد. لذا جای شگفتی ندارد که دیوان تاکنون هرگز از این اختیار خود برای بستن باب بحث و گفتگو درباره مسأله‌ای که به‌زعم دیوان درباره آن به‌حد کفایت سخن گفته شده، استفاده نکرده است.

ولی سایر مفاد ماده ۶۱ کاربرد مفیدی داشته است و به‌دیوان و یا یکایک اعضای آن امکان داده تا توضیحاتی را از طرفین در مورد نکاتی که به تشخیص آنها مهم است و یا درخصوص مسائلی که احساس می‌کنند وکیل از ورود به آنها ظفره می‌رود، جو یا شوند، و کم نیست مواردی که سؤال طرح شده از جانب یکی از قضات دیوان در کشف نقطه ضعف و ضربه‌پذیر در مواضع استدلالی یکی از طرفین، از تخطئه‌های معمول و کالتی طرف مقابل کارسازتر بوده است. از سوی دیگر، طرح سؤال واحد توسط دیوان از هر دو طرف پرونده، غالباً مفید این فایده بوده است که تمام ابعاد یک اختلاف را روشن کرده و یا طرفین را به این باور سوق داده که آن اندازه هم که در ابتدا تصور می‌کرده‌اند، مواضع آنها از یکدیگر فاصله نداشته است.

جلسات استماع دیوان در هر نوبت معمولاً سه ساعت طول می‌کشد و در نیمه راه فقط یک بار، آن هم پس از استمزاج رئیس دیوان با سخنان، به‌منظور تنفس تعطیل می‌شود تا وقفه‌های مکرر، سخنان را از موضوعات اصلی مورد بحث خود که تا آن هنگام با آب و تاب فراوان و استفاده از شیوه‌های سخنوری در مورد آنها داد سخن داده است، پرت نسازد. این تنفس بموقع برای قاضی آرامش‌بخش و لازم است ولی کافی نیست، چراکه ظرف همین حدود پانزده دقیقه نیز دیوان بی‌کار نیست و سؤالاتی را که مایل به طرح آن در ادامه جلسه رسیدگی است تعیین و تنظیم می‌کند. در طول این دقایق، اعضای دیوان در حالی که ظاهراً به راحتی دور یک میز مستطیل شکل نشسته‌اند، سنگینی نگاه هشداردهنده و یا پُررمز و راز رؤسای سابق دیوان را بر روی خود احساس می‌کنند که تصاویرشان، آویخته بر مخمل سرخ، زینت بخش اتاقی است که محل رفت و آمد قضات به «تالار بزرگ عدالت» است. اگر رهبران سیاسی جهان فرصت صبحانه و ناهار را به‌مجال برای گفت و شنودهای خطیر خود بدل

کرده‌اند، دادگستری بین‌المللی نیز از مدتها پیش از زنگ استراحت خود برای نوشیدن یک قهوه، استفاده‌ی کاری کرده است.

برای اینکه کلی‌گویی نکرده باشیم، اجازه دهید نمونه‌ای بیاوریم از مشکلی که در گذشته نه چندان دور از نظر دادگاه مبنی بر کفایت استدلالهای شفاهی در مورد موضوع خاصی پدیدار شد. مسأله مربوط می‌شود به دعوی فلات قاره بین تونس و لیبی که از طریق موافقتنامه خاص به دیوان ارجاع گردید. در این پرونده، طرفین با داشتن برداشتهای متفاوتی از دکترین تکامل یافته در رویه قضایی بین‌المللی درباره امتداد طبیعی فلات قاره سرزمینی به داخل و زیر دریا، در سراسر مراحل تبادل لوایح تلاش کرده بودند تا استدلالهایی را بر مبنای زمین‌شناسی و سیر تحولات طبقات تحت‌الارضی، که خود بر مجموعه‌ی پرارزشی از تحقیقات گسترده فنی درباره چگونگی شکل‌گیری حوضه مدیترانه استوار بود، ارائه دهند. ولی جالب این است که با مطالعه دقیق رأی صادره در این پرونده روشن می‌شود که دیوان تمامی این استدلالها را (که حتی یک بار خواندن آنها نیز کاری دشوار است) ناوارد و یا نافی یکدیگر تشخیص داده و لذا رأی خود را، فارغ از این‌گونه بحثهای ظریف علمی، صرفاً بر اساس ملاکهای حقوقی صادر نموده است.

با این حال، آیا در همین پرونده دیوان می‌توانسته است در اثنای جلسه رسیدگی به طرفین بگوید: «بحثهای زمین‌شناسی و فنی موقوف»؟! شاید اگر دیوان تا آن زمان کاملاً به حقیقت پی برده بود، پاسخ به این پرسش می‌توانست مثبت باشد. ولی واقع قضیه این است که تا وقتی اظهارات طرفین کاملاً اصغاء نشده است، دیوان چگونه می‌تواند به قطع و یقین قضایی دست یافته باشد. از این روست که استماع طرفین نقشی بسیار مهم دارد و آن عبارت است از پاشیدن بذر تردید و تولید شک فلسفی و زدودن تمام تصدیقات بلا تصور از ذهن قاضی قبل از اینکه او به اجرای وظیفه نهایی خود یعنی اعلام حکم قضیه عمل کند.

گزارش کامل هر یک از جلسات استماع ظرف فقط چند ساعت پس از ختم آن جلسه منتشر می‌شود و پس از یکی دو روز ترجمه آن نیز آماده خواهد بود. بنابراین، فعل «خواندن» حتی در گرماگرم «شنیدن» نیز همچنان باید صرف

شود. تازه خدا نکند رشته بحث و استدلال طرفین در جلسه رسیدگی از دست قاضی ظاهراً خسته‌ای که با چشمانی پایین افتاده سرگرم شنیدن اظهارات طرفین است، بدر رفته باشد. اگر چنین شود، قاضی باید به تاوان همان شب خواب را بر خود حرام کند و با دقت هرچه بیشتر بیانات سخنرانی را که آن روز صبح طنین صدایش را کمی متقاعدکننده‌تر یافته بود، از نظر بگذراند. از آنچه گفته شد می‌توان به جرأت چنین نتیجه گرفت که رأی اخیرالصدور دادگاه پژوهشی برلین مبنی بر اینکه قاضی مادام که به‌خبرنش نیفتاده، خواب نیست، ربطی به هیأت قضات دیوان لاهه ندارد و ایشان همیشه بیدارند.

حتی با پایان گرفتن مطالعه تمام سوابق و صورتجلسات دادگاه، باز هم نمی‌توان کار خواندن قضات را تمام شده دانست، زیرا هر یک از این اسناد، مطالعه صفحاتی دیگر را ایجاب می‌کند. به مجرد اعلام ختم رسیدگیهای شفاهی، رئیس دیوان قضات را فرا می‌خواند تا هر یک فهرستی از موضوعات مورد اختلاف را که تصمیم‌گیری درباره آنها ضروری است، ارائه دهند و تاریخی قطعی برای ثبت «یادداشتهای کتبی» خود که می‌تواند خطوط عنوان شده در آن فهرست را دنبال نماید، تعیین کنند. ولی فراموش نکنید که نوشتن با خواندن ملازمه دارد و در نتیجه بار دیگر دادرسان دیوان با انبوهی از نوشته‌ها روبرو هستند که مرحله چهارم و پایانی را در روند تدارک اسناد و مدارک برای ورود آنها به شور تشکیل می‌دهد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

۴

مرحله چهارم: آمادگی برای شور

در خلال دو تا چهار هفته‌ای که قضات برای تنظیم «یادداشتهای کتبی» خود سپری می‌کنند، مجبور به قطع ارتباط با همکارانشان نیستند. در هلند، که همه چیز به استثنای تابستان زودتر از موعد طبیعی خود فرا می‌رسد، امروزه فرصتِ جای روزانه که معمولاً ساعت ۳ بعد از ظهر است، مجالی است پیش‌رس

و زود هنگام برای قضات دیوان دادگستری «لا اله» تا موقع صرف چای با یکدیگر به طور غیررسمی رایزنی کنند. معمولاً پس از صرف چای، آنان که مایلند، به اتاق استراحت طبقه اول ساختمان همکار خود می‌روند و در آنجا هم بیسکوییتی و تبادل نظری؛ سپس هر کس به اتاق خود برمی‌گردد و یا همچنان در اتاق همکارش یا در راهروی دیوان با او به گفت و شنود ادامه می‌دهد. در سرتاسر این لحظات، قاضی یا آکنده از این خوش‌بینی گذراست که توانسته با استدلالهای خود همکار یا همکاران دیگرش را نسبت به مسأله مورد اختلاف مجاب سازد و یا اندیشناک از اینکه نتوانسته در مواردی آن طور که باید و شاید بحث و استدلال کند. می‌توان گفت فرصت چای در دیوان بین‌المللی دادگستری مانند آنچه در شورای امنیت دیده می‌شود، به میعادگاهی تبدیل شده است که هر چند رفت و آمد به آن اجباری نیست، ولی مشتریان پروپاقرص و گهگاه خود را دارد و کسانی که از بیرون دیوان گاهی در آنجا آفتابی می‌شوند؛ زمانی بازار بحثهای آن داغ و پرشور است و زمانی دیگر در کساد و سکوت بسر می‌برد.

اکنون زمان آن فرارسیده است که قاضی برای نوشتن آستینها را بالا بزند و فعلی دیگر را به صورت اول شخص مفرد صرف کند. لحظه، لحظه روبرو شدن با واقعیت است؛ لحظه‌ای که خود از بطن چند هفته متولد شده است. برای یک قاضی در طول مراحل دادرسی هیچ لحظه‌ای حساس‌تر از این نیست که او خود را در برابر این تکلیف می‌بیند که اکنون باید ماحصل نظرات خود درباره ادعاها و استدلالهای معارض طرفین و راه حل پیشنهادی خود برای رفع ماده اختلاف را به روی کاغذ بیاورد. اگر به خاطر داشته باشید، قبلاً گفته بودیم که در این دیوان کسی به تنهایی حکم نمی‌دهد، ولی آنچه قاضی در اجرای این تکلیف در قالب یادداشتهای کتبی خود به رشته تحریر در می‌آورد، در واقع حکم کوچکی است صادره از ناحیه شخص وی که در عین کوچکی در نهایت ابعادی بزرگ و همه‌جانبه به خود خواهد گرفت.

ممکن است تصور شود که قضات پس از تنظیم یادداشتهای خود، به سبک و سیاق سیاستمداران، آنها را بین خود مبادله می‌کنند. ولی این طور نیست. زیرا مبادله این یادداشتهای مخالف با اصل محرمانه بودن نام نویسنده آن

است تا نفوذ و اثر ناشی از مطالعه یک یادداشت خاص به ارزش و اعتبار ذاتی آن محدود گردد و نام و شهرت نویسنده در آن مدخلیتی نداشته باشد. لذا رویه این است که یادداشتهای مزبور برای مدیر دفتر دیوان ارسال می‌گردد تا وی آنها را همراه با ترجمه‌شان و بدون افشای نام نویسنده و فقط با گذاشتن یک شماره لاتین بر روی آن، بین سایر قضات دیوان توزیع کند. ولی به قول معروف «سبک نگارش متن، معرف نویسنده آن است» و این آیین شاید چیزی جز یک احتیاط عبث نباشد.



شور

با آنچه گفته شد، بر مقدمه طولانی این مقاله نقطه پایان می‌نهم. اکنون که قاضی از دیدگاههای همکارانش آگاه شده و از فرصت تفکر درباره آنها برخوردار گشته است، دیوان بالاخره می‌تواند وارد شور شود. برای انجام این مهم، دیوان تمام دقایق و ظرایف مستتر در واژه «شور» را رعایت می‌کند. ماده ۵ قطعنامه دیوان درباره آیین دادرسی داخلی خود می‌گوید:

۱. پس از اینکه قضات از مجال کافی برای مطالعه یادداشتهای کتبی بهره‌مند شدند، جلسه شور دیگری برگزار می‌گردد. کلیه قضات باید حسب دعوت رئیس دیوان که علی‌القاعده به ترتیب عکس ارشدیت صورت می‌گیرد، نظرات خود را اعلام کنند. در این جلسه هر یک از قضات می‌تواند نسبت به بیانات قاضی دیگر اظهار نظر نماید و یا از وی توضیحات بیشتری را درخواست کنند.

۲. در اثنای این جلسه شور، هر یک از قضات می‌تواند مسأله‌ای جدید و یا متنی بازنگری شده از مسأله قبلاً مطروح را در اختیار اعضای دیگر دیوان قرار دهد.

۳. در صورت تقاضای هر یک از قضات، رئیس از دیوان خواهد خواست تا نسبت به رأی‌گیری راجع به هر یک از موضوعات طرح شده تصمیم گیرد.»

برای یکایک قضاات دیوان بین‌المللی دادگستری، فرصت گوش دادن به نظرات و سؤال از همکاران پرشوری که با داشتن مسؤولیتی مشابه با آنها در مکاتبه کاملاً متفاوتی آموزش دیده‌اند و ممکن است دید و برداشت آنها از موضوعات با یکدیگر بسیار فرق کند و هر یک اولویتهای خاص خود را داشته باشد، همیشه مغتنم و هیجان‌انگیز بوده است. و آن هنگام هم که نوبت صحبت به خود شخص می‌رسد، بیان نظرات شخصی و روبرو شدن با پرسشهای همکاران هیجان خاص خود را دارد، هرچند ممکن است این سؤالات گهگاه به‌سست شدن و شاید فروپاشی یافته‌ها و نظراتی منتهی شود که تا پیش از آن قاضی برای آنها مبانی استوار و پایه‌های غیرمتزلزلی قائل بوده است.

آنچه در این مرحله شاهد آنیم «به نوعی» یک بحث و جدل توافقی جدید است در میان خود اعضای دیوان. چرا «به نوعی»؟ برای اینکه نباید تصور کرد در کوران این محاجّه و مناظره قضایی، قضاات به نفع این یا آن طرف موضع می‌گیرند و از یکی دفاع یا به دیگری حمله می‌کنند. اصلاً این طور نیست. آنچه در این برهه خاص محلّ بحث و گفتگوست، عمدتاً اعتبار و درستی برداشت هر یک از قضاات از کلّ پرونده است نه وجاهت ادّعاهای هر یک از طرفین.

در اواخر این مرحله که ممکن است چهار یا پنج روز طول بکشد و هر روز هم دیوان صبح و بعد از ظهر جلسه داشته باشد، تمایل اکثریت چهره خود را از لابلائی بحث و جدلهای انجام شده پدیدار می‌سازد و در پایان، این رئیس دیوان است که طبق قواعد دیوان با اشراف و آگاهی از نظر غالب قضاات، استنباطات و یافته‌های خود را از پرونده بیان می‌کند. آنگاه دیوان کمیته‌ای را از میان خود برای تهیه پیش‌نویس حکم دیوان برخواهد گزید و این کمیته بی‌درنگ برای تهیه برنامه کار خود تشکیل جلسه می‌دهد. کمیته مزبور با بهره‌گیری از کمک فنی دبیرخانه دیوان باید: اولاً اطمینان یابد که دو متن پیش‌نویس، یعنی متون انگلیسی و فرانسه، همگام با یکدیگر پیش می‌روند، ثانیاً پیش‌نویس شرحی از سابقه پرونده را که باید مقدم بر دلایل رأی آورده شود، تنظیم نماید و ثالثاً صحّت کلیه واقعیّات، تاریخها و یا نقل قولهای ذکر شده را کنترل و تأیید کند، بی‌آنکه انجام این کارها توسط کمیته مزبور قضاات را از

مسئولیت خود در قبال تمام مندرجات متن نهایی حکم معاف سازد. با توجه به آنچه گفته شد، حضور مدیر دفتر دیوان یا معاون او همراه با کارکنان ارشد مسؤول انجام وظایف فنی یادشده در تمام جلسات کمیته پیش‌نویس امری طبیعی است و این افرادند که باید تا لحظه صدور متن نهایی حکم، کلیه تغییرات و دگرگونیهای آن را از نزدیک زیر نظر داشته باشند.

در طول مدت تعیین شده توسط دیوان برای ارائه پیش‌نویس اولیه حکم، که بسته به حجم و میزان کار از سه تا شش هفته متغیر خواهد بود، کمیته تهیه پیش‌نویس ملزم به پیروی از روش و قاعده خاصی نیست و فقط به منظور صرفه‌جویی در وقت، معمولاً با در نظر گرفتن ملاحظات مختلفی و از جمله میزان علاقه‌آبرازی توسط هر یک از اعضای کمیته نسبت به جنبه‌های خاصی از پرونده، کار در میان آنها تقسیم می‌شود.

تالی فاسد چنین روشی یکدست نبودن متن در حال تنظیم است. برای رفع این مشکل، اعضای کمیته تهیه پیش‌نویس ناگزیرند تحت فشارهای وارد از طرف همکاران خود به نوعی سازش تن در دهند که آن هم با کمی «بده‌بستان»، که خمیرمایه اصلی تهیه پیش‌نویس یک تصمیم قضایی است، دست‌یافتنی است. مشکل دیگر، که کم‌نیز اتفاق نمی‌افتد، سبک نگارش و انشای حکم است. چگونه می‌توان شیوه انشای یک قاضی را که طرفدار ساده‌نویسی، ایجاز و حتی امساک در استفاده از لفظ است، با اسلوب نگارش آکنده از صناعات و تعقیدات لفظی و اطناب‌گرایانه قاضی دیگری که ممکن است متن خود را به زبان دیگر دیوان نیز نوشته باشد، با یکدیگر به نوعی درهم آمیخت که یکپارچه و یکدست نشان دهد. این مشکلی است که حل آن، هم زیرکی می‌خواهد و هم سلیقه ادبی، به‌ویژه از جانب دبیرخانه دیوان که باید برای حفظ یکنواختی متون، ترجمه‌هایی را ارائه دهد که ضمن اینکه به منزله متون اصلی است، از شیوه عبارت‌پردازی و نگارشی که شاید از ویژگیهای منحصر به فرد زبان دیگر است، چندان دور نیفتد و به آن وفادار بماند.

حتی این مشکل نیز به تدریج و به برکت صافیهای متعددی که پیش‌نویس حکم ناگزیر باید از آنها عبور کند، حل شدنی است. افزون بر این،

به لطف تجربیات حاصل از کار در دیوان، هر یک از قضات با داشتن مختصر انعطاف و نرمشی از سبک و سیاق مألوف دیوان در نگارش احکام خود رنگ می‌گیرد و این خود کمکی است به کاستن از این دوگانگیها. بهره‌ عملی آنچه گفته شد، شاید روشن کردن ذهن برخی از منتقدانی باشد که، در مقام نقد و تحلیل احکام دیوان و سبک نگارش آنها، ظاهراً به این تصور نادرست افتاده‌اند که احکام دیوان دفعتاً واحده از یک قلم تراوش کرده است.

برای گریز از تمام این مشکلات، بدیهی است که تنظیم پیش‌نویس مقدماتی حکم می‌توانست به شخص واحدی واگذار شود. ولی در عمل کمتر شاهد چنین حالتی هستیم، زیرا یکدستی و همگونی متن هراندازه مطلوب باشد، نباید از نظر دور داشت که به دست آوردن تأیید سایر همکاران در کمیته تهیه پیش‌نویس یقیناً برای شخص واحد مشکلات بیشتری بیار خواهد آورد تا اینکه جمع همکاران تأیید آن یک نفر را تحصیل نمایند.

آنچه به عنوان پیش‌نویس مقدماتی حکم به این ترتیب و با پشت سر گذاردن کوره‌راه‌های سختی در دو زبان برای توزیع بین همه اعضای دیوان چهره می‌نمایاند، فقط نشان‌دهنده خطوط استدلالی کمیته تهیه‌کننده آن و حاوی پیش‌نویس بخش‌هایی حکم به اعتبار برداشتهای کمیته از تصمیمات آتی کل دیوان است و بس. این پیش‌نویس مقدماتی نخستین متن از سه متنی است که یکی بعد از دیگری باید تنظیم و ارائه گردد و برای سهولت در غلط‌گیری و اصلاح، خطوط آن با دو فاصله تایپ و هر خط شماره گذاری می‌شود. از طرف دیگر، به پیروی از روش دیوان در مورد تمام پیش‌نویسها و حتی متن‌هایی حکم که نهایتاً در مجموعه گزارشهای دیوان چاپ می‌شود، این پیش‌نویس نیز در صفحات روبروی هم تنظیم می‌گردد؛ یعنی متن نوشته شده به یکی از زبانهای دیوان در یک صفحه و متن به زبان دیگر درست در صفحه مقابل آن چاپ می‌شود تا بتوان صحت و مطابقت متن را در هر مقطعی به آسانی کنترل نمود، ضمن اینکه در واقع همین که دیوان حق طبع و انتشار متون خود را تا زمان انتشار متن رسمی حکم برای خود محفوظ نگه می‌دارد، گویای صحت و تطابق این دو متن است که نمی‌تواند از دیدگاه دیوان در مورد گزینش الزامی یکی از

آن دو به عنوان سند اصیل و مرجع، خدشه دار گردد.

به محض اینکه پیش‌نویس مقدماتی حکم در اختیار اعضای دیوان قرار گرفت، از یکایک آنها - اعم از اینکه به گروه اکثریت و یا اقلیت بالقوه تعلق داشته باشند - دعوت می‌گردد تا در فرصت کوتاهی که داده می‌شود، با ارائه پیشنهادی کتبی، در تنقیح و اصلاح متن مزبور مشارکت کنند. این در واقع همان فرصتی است که هر قاضی در انتظارش بوده تا با بهره‌گیری از آن اثری از خود در تنظیم حکم به‌جا گذارد. البته، ممکن است همه قضاات مایل نباشند بلافاصله مداخله خود را در متن آشکار سازند و جهت این عقب‌نشینی مقطعی می‌تواند این باشد که این قضاات یا از پیش‌نویس اولیه نسبتاً راضی هستند، یا از تواناییهای خود به‌عنوان نویسندگان متن برداشتهای متفاوتی دارند، یا فرصت را برای معارضه با متن پیشنهادی مناسب نمی‌بینند و یا اینکه اساساً خود را در زمره مخالفان پیش‌نویس می‌دانند. از سوی دیگر، بعضی از مخالفان احتمالی حکم نیز ممکن است عقیده داشته باشند که هنوز ریشه در آب است و ایشان می‌توانند با طرح پیشنهادهایی توفیق یابند تا حکم بار دیگر، و این بار هماهنگ‌تر با موضع آنها، بازنویسی شود تا شاید آنها بتوانند در پایان به آن رأی موافق دهند و یا حتی نظر کسانی را که تازه به‌اردوی مقابل گرویده‌اند به‌سوی خود متمایل سازند.

از این مرحله به‌بعد را پیش‌بینی می‌کنیم و به‌زبان ساده‌ای ارائه می‌دهیم. در وهله نخست پیش‌بینی می‌گردد تا بین قضاات دیوان در هنگام تهیه پیش‌نویس حکم انشعاب نظری بروز کند و هنوز خیلی زود است که از مخالفت آنها با یکدیگر سخن به‌میان آید. به‌بیان دیگر، از لابلای مذاکرات و مباحثات جلسات شور، خط و یا خطوط فکری اقلیت خود را نشان می‌دهد. این خطوط قطعی و غیرقابل برگشت نیستند و اساساً تا زمان صدور رأی نهایی که هنوز فاصله زیادی با آن داریم، هیچ یک از قضاات دیوان مأخوذ به‌موضع خاص و مشخصی نیست. از سوی دیگر، مسائل تحت بررسی و مبانی حکمی موجود در استدلالهای کمیته تنظیم پیش‌نویس بسیار پیچیده و غامض‌اند. پیش‌نویس اولیه حکم هر اندازه بتواند موافقت هر یک از قضاات را به‌سوی خود جلب کند،

بالمآل متنی قطعی نیست و دستخوش تغییرات و دگرگونی‌هایی هرچند جزئی خواهد گردید. افزون بر این، حتی آن قاضی که با یافته‌ها و نتایج حکم مخالف است ممکن است بحق در مورد درستی و اعتبار مستندات و دلایل حکم که امکان دارد نهایتاً به‌عنوان رویه قضایی لازم‌الاتباع در خصوص اصول حساس و مهمی در بخشهای وسیعی از حقوق بین‌الملل اثرگذار باشد، احساس نگرانی کند. احتمال فراوان دارد که قاضی با سه چهارم استدلال‌های کمیته تهيئه پیش‌نویس حکم موافق باشد و روا نیست که صرف مخالفت او با یک چهارم باقیمانده دلایل مزبور، حق و درواقع تکلیف قاضی را برای بهبود بخشیدن و ارتقای سطح حکم از بین ببرد. بدیهی است انتخاب لحظه مناسب برای طرح پیشنهاد‌های اصلاحی کاملاً به‌نظر قاضی بستگی خواهد داشت و مؤثرترین زمان برای آن بیشتر همان فرصت اول و در مرحله ارائه اصلاحات کتبی است.

برای اینکه هر یک از قضات دیوان بتوانند در شور اول پیش‌نویس حکم شرکتی فعال و آگاهانه داشته باشند، دبیرخانه کلیه اصلاحات اساسی واصله را به‌زبان کاری هر یک از آنها در اختیارشان قرار می‌دهد. در همین زمان کمیته تهيئه پیش‌نویس حکم نیز سرگرم بررسی این اصلاحات و نیز تصحیحات پیشنهادی در سبک نگارش متن است و از این رهگذر در جریان شلیک‌های اخطاردهنده‌ای قرار می‌گیرد که از نبردی قریب‌الوقوع در صحنه رأی‌گیری خبر می‌دهد. از این‌روست که عمده نگرانی و وظیفه کمیته‌های مأمور تهيئه پیش‌نویس حکم این است که حداکثر رأی ممکن را در تأیید و حمایت دلایل و مبانی اصلی حکم دست و پا کنند.

برای دستیابی به این هدف، بخش اعظم اصلاحات دریافتی مورد قبول قرار می‌گیرد و برخی دیگر، بدون اینکه عیناً در متن آورده شوند، تغییراتی را در پیش‌نویس موجب می‌گردند و پاره‌ای نیز به‌دلیل ناسازگاری با خط استدلالی تعقیب شده در حکم رد می‌شوند تا بالاخره کمیته تهيئه پیش‌نویس، اقتدار و صاحب‌اختیاری خود نسبت به متن در این مرحله را به‌رخ بکشد و معلوم سازد که هنوز متن به‌دیوان تعلق نیافته است. در مواردی نیز که کمیته ترجیح دهد رأساً تصمیمی نگیرد و یا اصلاح پیشنهادی از چنان اهمیتی برخوردار باشد که

استدلال جدیدی را به پیش‌نویس حکم وارد سازد، کمیته آن را داخل پرانتز منعکس می‌کند.



پیش‌نویس مقدماتی

پیش‌نویسهای مقدماتی عمر بسیار کوتاهی دارند. به مجرد اینکه کمیته تهیة پیش‌نویس به بررسیها و مطالعات خود پایان داد، بی‌درنگ پیش‌نویس جدیدی را برای بررسی در «شور اوّل» صادر می‌کند. در این متن ثانوی، هر خطی که از پیش‌نویس مقدماتی فاصله گرفته، برای وضوح و جلب توجه بیشتر با علامتی در حاشیة متن مشخص شده است.

به این ترتیب، قضات دیوان به نخستین جلسه محرمانه خود برای «شور اوّل» پیش‌نویس حکم قدم می‌گذارند. برای عبور آسان از این مرحله، کمیته تهیة پیش‌نویس معمولاً به یکی از اعضای خود مأموریت می‌دهد تا بار اصلی توضیح و در صورت لزوم دفاع از پیش‌نویس را به دوش کشد. این شخص معمولاً رئیس دیوان نیست چرا که وی، حسب سمت، می‌بایستی بحثهای جلسه را اداره و هدایت کند. طبیعی است که سخنگوی کمیته تهیة پیش‌نویس گهگاه با دیگر اعضای کمیته ملاقات می‌کند تا بتواند اطلاعات بیشتری را در اختیار دیوان قرار دهد. در طول این جلسه، او در کنار این پیش‌نویس مجموعه‌ای از یادداشتهایی را در دسترس دارد که می‌تواند او را در تشریح و توجیه نحوه عمل کمیته نسبت به یک اصلاحیة خاص یاری رساند.

آیین کار در شور اوّل بسیار دقیق است. به این ترتیب که بخش نخست متن، شامل «واقعیات» پرونده، صفحه به صفحه و بدون اینکه با صدای بلند قرائت گردد، مگر اینکه خلاف آن تقاضا شود، بررسی و تصویب می‌گردد. گفتنی است که در این مرحله دیگر کمیته تهیة پیش‌نویس حرف آخر را درباره متن نمی‌زند و متن به تدریج از آن دیوان می‌شود. ولی به محض آغاز بحث

درباره نخستین بند دلایل حکم، تشریفات کار دگرگون می‌شود. از این به بعد، منشی اول دیوان هر بند را با صدای بلند و به زبان کاری رئیس دیوان قرائت می‌کند و بلافاصله همان بند توسط یکی دیگر از کارمندان دیوان به زبان دیگری دیوان خوانده می‌شود. آنگاه سخنگوی کمیته تهیه پیش‌نویس توضیحات لازم را اداء می‌کند و سپس هر یک از قضات می‌توانند در صورت تقاضا نظراتشان را درباره متن پیشنهادی اعلام دارند، دلیل رد پیشنهاد اصلاحی خود را جویا شوند، اصلاح جدیدی را پیشنهاد و یا همان اصلاح قبلی را مجدداً طرح کنند، به ایجاز و اختصار متن انتقاد وارد آورند، از دیوان تقاضا کنند تا نسبت به نکته‌ای که به‌زعم آنها مورد کم‌توجهی قرار گرفته است تأکید بیشتری صورت گیرد، به سبک نگارش و املاء و علامتگذاری متن اعتراض کنند، پیشنهاد نمایند که انشای متن ملایم‌تر و یا شدیدتر گردد، برابری و مطابقت متن در دو زبان رسمی دیوان را مورد تردید قرار دهند و یا حتی از کمیته تهیه پیش‌نویس به‌خاطر ارائه متنی قابل تحسین - با وجود همه این مسائل - تقدیر نمایند.

بنابراین، طیف مداخلات و اثرگذارهای قضات، که هر یک هم به‌نوبه خود مفید است، می‌تواند از افزودن فقط یک ویرگول تا مهم‌ترین اصلاحات ماهوی در متن متفاوت و متغیر باشد. ولی در هر پیش‌نویس حکم آنچه عمدتاً مابه‌اختلاف قضات است، دیدگاه‌های نظری آنها نسبت به مسائل است؛ اختلافاتی که دامنه آنها امکان دارد تا جایی گسترش یابد که حتی به‌از سرگیری جلسات شور منجر شود. در این‌گونه موارد، کمیته تهیه پیش‌نویس به‌راستی نمی‌داند آیا اکثریت قضاتی که حول محور نتایج حکم گرد آمده و در مورد آنها اتفاق نظر دارند، می‌توانند در مورد دلایل و مستندات آن به توافق و وحدت برسند یا خیر. زیرا نباید فراموش کرد که اعضای کمیته تهیه پیش‌نویس با تمام تقییدی که برای انعکاس و ابراز مواضع اکثریت قضات به‌استنباط از یادداشتهای شخصی خویش و یا نظرات آنها در جلسات شور داشته‌اند، ولی در تنظیم متن خود اولاً از هیچ‌گونه روش و دستورالعمل خاصی پیروی نکرده و ثانیاً برداشتها و تحلیلهای خود از جلسات شور را مبنای نگارش متن پیش‌نویس حکم قرار داده‌اند.

در برخورد با این گونه بُن‌بستها، رئیس دیوان می‌تواند دو راه را برگزیند: یا تصمیم می‌گیرد که عجالاً موضوع مورد اختلاف را از دستور خارج کند و شور اول را با بحث دربارهٔ بند بعدی ادامه دهد (که در این صورت کمیتهٔ تهیهٔ پیش‌نویس، متن بینابینی را برای تقریب طرفهای اختلاف پیشنهاد می‌کند) و یا اینکه جلسه را موقتاً تعطیل کند تا طرفداران نظرات مخالف فرصت یابند قبل از آغاز مجدد شور اول به توافقی نائل شوند. آنچه در این مرحله از شور اول از حساسیت و ویژه‌ای برخوردار است، توافق نسبت به متنی است که بتواند بیشترین تعداد آراء موافق را به خود جلب کند بدون آنکه دچار کمبود و ضعف استدلالی شده و یا بعکس بر ترکیبی از دلایل مختلفی استوار باشد که از نظر هر یک از قضات تلفیقی است از دلایل قابل قبول و آنچه قابل پذیرش نیست.

در ظرافت و حساسیت این کار نباید مبالغه کرد. واقع مطلب این است که اگر برای به‌دست آوردن رأی بیشتر، بکوشید همه را راضی کنید، در پایان می‌بینید نه تنها هیچ کس را راضی نکرده‌اید بلکه اکثریتتان هم از بین رفته است. تلاش برای تحصیل اکثریت بیشتر تا نقطه‌ای مفید است و فراتر از آن نقطه، بیهوده و بی‌ثمر. از سوی دیگر، اگر می‌خواهید رأی صادره اثری از خود برجا گذارد و رویهٔ قضایی دیوان را تحکیم بخشد، باید تا صعود به آن نقطه از کوشش باز نایستید و به یاد داشته باشید که آراء دیوان بین‌المللی دادگستری هر اندازه به وحدت و اجماع قضات عضو آن نزدیکتر باشد، جهان اعتبار و ارزش بیشتری برای آن قائل خواهد بود. با این حال، نباید فراموش کرد که وظیفهٔ بی‌چون و چرا و نخست قاضی آن است که با هرگونه سازشی که با درک ذاتی او از عدالت و مرزهای شناخته شده برای آن کوچکترین ناسازگاری دارد، مخالفت ورزد، و این تکلیفی است که نمی‌تواند و نباید در پای مصلحت نزدیک شدن بیشتر به اتفاق آراء قربانی شود.

شور اول به این ترتیب ادامه می‌یابد تا اینکه دیوان بالاخره به پیش‌نویس بند اصلی و قاطع حکم می‌رسد که طبعاً بررسی آن به‌دقت بیشتری نیازمند است. ولی در این مرحله هیچ‌گونه رأی‌گیری بعمل نمی‌آید. به‌خاطر داشته باشید که دیوان در طول شور اول خود مانند جلسات شور صبح و بعد از ظهر تشکیل

جلسه داده است (این شور برای پرونده‌های مهم و یا دعاوی غیرمهمی که منجر به حکمی برجسته و اساسی می‌گردد، حدود یک هفته طول خواهد کشید). دو منشی اول کمیته تهیه پیش‌نویس، کلیه تغییرات وارده بر متن را یادداشت کرده‌اند. در پایان شور اول برای رئیس دیوان فقط دو کار باقی مانده است: یکی اینکه پرسد کدامیک از قضات دیوان قصد دارند نظر جداگانه‌ای را به حکم ضمیمه کنند، و دیگر اینکه برای ثبت آن نظر مهلتی تعیین نماید. قضاتی که مایلند نظر مستقل ثبت کنند، ملزم نیستند اعلام دارند که نظر آنها با نظر اکثریت موافق است یا مخالف، و جهت آن این است که هنوز رأی‌گیری بعمل نیامده و امکان دارد نویسنده بالقوه یک نظر هنوز واقعاً نداند که جنبه نهایی او در رأی‌گیری چه خواهد بود. از یک سو تا قبل از شور دوم متن حکم تغییرات دیگری را در خود خواهد پذیرفت، و از سوی دیگر احتمال دارد بخش قاطع و اصلی حکم خود به‌بندهایی تقسیم شود که او بتواند به‌برخی از آنها رأی موافق دهد.

در شور دوم که به‌فاصله یک هفته تا ده روز از پایان شور اول تشکیل می‌شود، کمیته تهیه پیش‌نویس متن تنقیح و اصلاح‌شده‌ای را که تغییرات انجام شده در آن با خطوط مورّب در حاشیه مشخص گردیده است، ارائه می‌دهد. در این روزها سه کار به‌طور هم‌زمان در جریان بوده است. اولاً، کمیته تهیه پیش‌نویس در جلساتی با شرکت مدیر دفتر و منشیان او به تهیه متن اصلاحی همت گماشته و سعی کرده است تا متن جامع‌الاطراف و روشنی را ارائه دهد.

ثانیاً، قضاتی که قصد داشته‌اند نظر مستقلی به حکم ضمیمه کنند، سرگرم آماده ساختن پیش‌نویس نظر خود بوده‌اند. در این پیش‌نویس، قضات مزبور نباید به تجدید بحث درباره جنبه‌هایی از پرونده پردازند که در پیش‌نویس حکم دیوان به‌عنوان مسائل نامربوط کنار گذاشته شده‌اند. ولی اگر قضات این توصیه را نادیده گرفتند، کمیته تهیه پیش‌نویس می‌تواند به‌محض دریافت نسخه‌ای از نظر آنها، با افزودن یک بند دیگر به حکم، دلیل دیوان را برای نپرداختن به آن جنبه ذکر کند. امکان استفاده از چنین روشی باعث شده است که قضات در پیش‌نویس نظر مستقل خود کمتر به‌طرح چنین جنبه‌هایی روی آورند.

ثالثاً، همزمان با این تحولات، بخش زبان دبیرخانه دیوان تمام تلاش خود را برای به پایان رساندن ترجمه نظرات قضات بکار خواهد برد تا این متون که به خاطر دربر داشتن اطلاعات مهم از اهمیت خاصی برخوردارند، قبل از تشکیل جلسات شور دوم به زبان کاری هر یک از قضات در اختیار آنها قرار گیرد. ولی مفصل بودن برخی از این نظرات، ترجمه بموقع آنها را با دشواری روبرو می‌سازد. نباید فراموش کرد که متون مزبور متونی قضایی هستند که به قصد انتشار در سطح وسیعی انشاء شده‌اند و در نتیجه برگردان آنها به‌زبانی دیگر مستلزم سعی و دقت فراوانی است.

معمولاً روند حرکت شور دوم مطلوب است و تازه اگر کمیته تهیه پیش‌نویس از شور اول رهنمودهای مشخص و روشنی را به‌ارمغان برده باشد، شتاب حرکت شور دوم سریع‌تر نیز خواهد بود؛ رهنمودهایی که کلید موفقیت این کمیته برای ارائه متنی قطعی و نهایی محسوب می‌شود. در شور دوم، متن با صدای بلند قرائت نمی‌گردد و نظرات قضات، برخلاف شور اول که برای هر بند استعلام می‌شود، صفحه به صفحه درخواست می‌گردد. در این مرحله، غالب این نظرات پیشنهادهایی هستند برای اصلاح روش و سبک نگارشی متن، و کم اتفاق می‌افتد قاضی در این مرحله تقاضا کند که تأکید لفظی از جایی برداشته شود و یا تغییری ماهوی در متن وارد گردد. با این حال، کمیته تهیه پیش‌نویس گهگاه اعلام می‌دارد که در پاسخ به‌بند معینی از یک نظر مستقل، اصلاحیه‌ای نهایی را پیشنهاد می‌کند. این اصلاحیه ممکن است شامل تصحیح و یا حذف یک بند شود و یا حتی به کنار گذاشته شدن کل نظر مزبور به‌ویژه در هنگامی بینجامد که با برآورده شدن هدف اصلی قاضی، ثبت آن نظر موضوعیت خود را از دست داده باشد.



رأی گیری

هنگامی که دیوان به بند اصلی و قاطع حکم می‌رسد، این قسمت با صدای بلند به هر دو زبان قرائت می‌شود و در این لحظه دیوان رأی می‌گیرد. لحظه تصمیم فرا رسیده است. آراء قضات شفاهاً اعلام می‌شود. امتناع از دادن رأی پذیرفته نیست و رأی هر قاضی نسبت به هر مسأله باید فقط با یک «آری» یا «خیر» ابراز گردد. می‌توان حدس زد که سادگی و بی‌پیرایگی این قاعده گهگاه مشکلاتی را به‌ویژه برای قضاتی که در استدلالهای آنها مضامین و تعابیری منحصر به فرد وجود دارد، ایجاد می‌کند. برای مثال، قاضی ممکن است بگوید که نمی‌تواند صرفاً با «آری» یا «خیر» به یک بند از قسمت اصلی و مؤثر حکم به نحوی که توسط کمیته تهیه پیش‌نویس ارائه شده است، پاسخ دهد. لذا برای اینکه او بتواند در رأی‌گیری شرکت کند، ضروری است مسأله مورد اختلاف به دو بخش تقسیم شود تا او بتواند به یک جنبه «آری» رأی دهد و به جنبه دیگر «خیر».

پس از پایان رأی‌گیری، از نویسندگان نظرات دعوت می‌شود تا تغییراتی را که مایلند در متن نظر خود وارد سازند، تشریح و اعلام نمایند برای نظر خود چه عنوانی قائلند: آیا نظرشان را صرفاً «مستقل» یا به عبارت دیگر موافق تلقی می‌کنند یا «مخالف»؟ پاسخ دادن به این پرسش در صورتی که قاضی به بخشی از بند اصلی حکم «موافق» رأی داده و به بخش دیگر «مخالف»، دشوار است. دیوان آنگاه تصمیم می‌گیرد که کدامیک از متون (یعنی متن انگلیسی یا فرانسه) سندیت خواهد داشت. متن مزبور غالباً همان متنی است که به زبان کاری رئیس دیوان است، ولی این تصمیم، متن دیگر را که از همان ابتدا و به‌طور همزمان با متن اول با دقت و ظرافت فراوان به زبان دیگر دیوان تهیه شده است،

در حدّ یک ترجمه صرف تنزّل نخواهد داد. فقط ضرورت دستیابی به اطمینان و قطع حقوقی است که بند ۲ ماده ۳۹ اساسنامه دیوان این گزینش را الزامی و اجتناب‌ناپذیر ساخته است. در مورد نظرات موافق یا مخالف وضع به گونه‌ای دیگر است. در این مورد، متنی که به‌زبانی غیر از زبان کاری نویسنده تهیه شده است، مشخصاً به‌عنوان «ترجمه» اعلام می‌گردد و از این رو دیوان در این مورد مسؤلیت مستقیمی ندارد و انجام آن کاملاً به‌عهده دبیرخانه است.

مطلب دیگری که باید در مورد آن اخذ تصمیم شود، تاریخ قرائت عمومی حکم است که با توجه به زمان مورد نیاز برای آماده کردن نسخه رسمی حکم دیوان که نظرات موافق و مخالف نیز جزء لاینفک آن است، تعیین می‌گردد. در تنظیم این نسخه به‌جای روش تایپ با دو فاصله که تاکنون مورد استفاده بود، تایپ با یک فاصله انجام می‌شود تا راه الحاق و افزودن به‌متن بسته گردد. در انتخاب این تاریخ همچنین اخطار ارسالی برای طرفهای پرونده جهت اعزام نماینده خود به‌جلسه، مورد توجه قرار می‌گیرد. اهمیت این جلسه با یادآوری این نکته بیشتر معلوم می‌گردد که تاریخ صدور حکم، تاریخ قرائت عمومی آن است نه تاریخ رأی‌گیری در مورد آن.

۸ حکم

دیوان بالاخره از صرف فعل «تصمیم گرفتن» فراغت یافته است. اکنون زمان آن فرا رسیده است تا دبیرخانه متن حکم و نظرات قضات را در صدها صفحه تکثیر و چاپ کند و همزمان با آن دبیر اوّل دیوان که مسؤل روابط عمومی است، شرح مختصری را برای درج در اعلامیه هزاران نسخه‌ای دیوان که قرار است جهت چاپ در مطبوعات و آگاهی عموم پخش گردد، تنظیم نماید. اکنون حکم دیوان بین‌المللی دادگستری را در پیش رو داریم؛ حکمی که پس از پشت سر گذاشتن یک روند طولانی تغییر و تحوّل‌های فراوان صادر شده

و ممکن است با وجود تمام کوششی که در تدوین و تنقیح آن بکار رفته، به واسطه سهیم بودن پانزده قاضی در تنظیم آن تا اندازه‌ای ناهمگون و نامتجانس باشد. معذک هرکس که آراء این دیوان را مطالعه می‌کند، در سرتاسر آن خط و رشته‌ای شاخص و هدایت‌کننده از دلایل و مبانی حکم را مشاهده می‌نماید که در کمتر جایی دچار انقطاع و گسیختگی شده است. امتداد و استمرار این رشته در بستر رأی، انعکاسی است از این واقعیت که جمع پانزده نفری قضات دیوان - علی‌رغم همه اختلافاتی که با یکدیگر دارند و هر کدام از کشوری آمده‌اند و هریک سوابق تحصیلی، تجربیات حرفه‌ای و دیدگاههای فلسفی خاص خود را دارند - در یک چیز با یکدیگر مشترکند و آن وحدت نظر آنهاست درباره اصول جهانشمول حقوق بین‌الملل نوین و تلقی واحد آنها از کاربرد آن اصول؛ وجه اشتراکی که به هیچ وجه امری جزئی و پیش‌پاافتاده نیست. با این حال، نمی‌توان انکار کرد که در برخی از احکام دیوان عباراتی یافت می‌شود که از بس پیچیده و تابدار هستند این سؤال را برای خواننده مطرح می‌سازند که چرا دیوان مفهومی نسبتاً ساده را در قالب چنان الفاظ و تعابیر تعقیدآمیزی بیان کرده و یا اینکه چرا دیوان از مسیر خود انحراف جسته و به بررسی فرضی پرداخته است که ظاهراً هیچ یک از طرفهای پرونده ابتدائاً متعرض آن نشده‌اند؟ چرا در حکم صادره به برخی از جنبه‌های پرونده فقط چند سطر اختصاص یافته در حالی که به ابعاد دیگر آن، که مهم‌تر هم نبوده‌اند، به تفصیل و در چند صفحه پرداخته شده است؟ برخی از شارحان و منتقدان احکام دیوان با برشمردن این موارد صرفاً خواسته‌اند تا میزان اعتبار و شایستگی ظاهری متن را مورد انتقاد قرار دهند. برای مثال، چند سال پیش یک حقوقدان امریکایی طی مقاله‌ای از آنچه او پیچیدگی بیش از حد احکام دیوان خوانده است، انتقاد نموده و برای اثبات نظر خود بندی از یکی از احکام دیوان را برگزیده و آن را در قالب الفاظ روشن و ساده‌ای که به اعتقاد او می‌بایستی دیوان نیز آنها را بکار برده باشد، «ترجمه کرده است». ولی به جرأت می‌توان گفت که نویسنده مزبور با این کار فقط ناتوانی خود را از درک مفهوم مورد نظر دیوان ثابت کرده است و بس.

حکم دیوان بین‌المللی دادگستری را نمی‌توان مانند یک رأی داور منفرد و یا یک رسالهٔ دکتری کاملاً متوازن تعبیر و تفسیر کرد. این دیوان را نه گزارشگری است و نه مشاوره و نه قصد استخدام چنین افرادی را دارد. کار دیوان حوزه‌ای است و هر یک از احکام آن محصول فعالیت‌های گروهی. لذا نباید شگفت‌آور باشد که دیوان برای اطمینان از مقبولیت متن نزد کلیهٔ کسانی که به آن رأی موافق می‌دهند، گهگاه از ظرافتهای لفظی و یا تعابیر و مضامین بسیار دقیق استمداد جوید.

دلایل احکام دیوان صرفاً بزرگترین مخرج مشترک آراء و نظرات قضات به‌شمار می‌رود. اگر قرار بود این مخرج مشترک از آنچه هست بیشتر و بزرگتر باشد، نتیجه این می‌شد که از مرزی که فراتر از آن دستیابی به بیشترین تعداد آراء مثبت دیگر امکان‌پذیر نبود، تجاوز کند. به همین دلیل، خواننده‌ای که حکم را ابتدا بساکن مطالعه می‌کند، شاید احساس نماید که پاره‌ای نکات در رأی مسکوت مانده‌اند و این می‌تواند احساس خود قضات نیز باشد.

از این روست که نظرات موافق و حتی مخالف قضات که به حکم دیوان پیوست می‌باشند، جزئی از آن را تشکیل می‌دهند و از آن جداشدنی نیستند. به برکت همین نظرات و در روشنائیِ پرتو آنها به‌مبانی و دلایل حکم دیوان است که دریافت اصل و حاقّ تصمیم قضایی و دستیابی به حدود کلی اثر و نقش آن در رویهٔ قضایی بین‌المللی امکان‌پذیر می‌گردد.

بررسی و شور دربارهٔ پیش‌نویسهای آراء گهگاه بسیار طولانی است و حکم صادره نیز به پیروی از آنها مفصل از آب درآمده است. کوتاه‌ترین جلسات شور در گذشته‌های خیلی دور به دو پروندهٔ «شرکت نفت ایران و انگلیس»^{۱۶} و احکام مربوط به اقدام موقتی در قضیهٔ «حق پناهندگی»^{۱۷} اختصاص داشته است. در این اواخر، دیوان طی کوتاه‌ترین جلسات شور با صدور دستور مورخ ۱۰ ژانویهٔ ۱۹۸۶ یک سلسله اقدامات موقتی را در دعوی مرزی بین بورکینافاسو و جمهوری مالی اعلام کرد. طولانی‌ترین جلسات شور در تاریخ

16. Anglo - Iranian Oil Company Case

17. Haya de La Torre Case

دیوان مربوط می‌شود به پرونده «تنگه کورفو»^{۱۸}. جالب اینکه حکم صادره در این پرونده، برخلاف مدت شور آن، کوتاه‌ترین حکم در طول عمر دیوان است. رکورد طول مدت شور و حجم حکم هر دو در اختیار «دعوی مربوط به فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی علیه نیکاراگوئه»^{۱۹} است که در آن بغیر از مرحله شور که طولانی‌ترین مدت را در تاریخ رسیدگی‌های قضایی به خود اختصاص داده است، حکم صادره نیز مفصل‌ترین حکم دیوان تاکنون به‌شمار می‌رود. این حکم در نسخه چاپی به ۱۱۰۰ صفحه، مشتمل بر رأی و نظرات قضات به هر دو زبان رسمی دادگاه، بالغ می‌گردد.



انتشار حکم

اکنون قضات دیوان به آخرین منزل در سفر طولانی خود رسیده‌اند. در طول این سفر همه اهل این کاروان خوانده‌اند، شنیده‌اند، نوشته‌اند، شور کرده‌اند و در پایان تصمیم گرفته‌اند. حکم به تصویب رسیده و تاریخ قرائت نهایی آن تعیین شده است. در این گیرودار، دبیرخانه دیوان نهایت سعی خود را بکار برده است که تا رسیدن روز موعود، علاوه بر نسخه‌های رسمی رأی، چندصد نسخه دیگر را نیز آماده سازد تا به این ترتیب پاسخی گفته باشد به خیل گزارشگران حقوقی، قضات و حقوقدانانی که در انتظار دسترسی به نسخه چاپی حکم دیوان بی‌صبرانه روزشماری کرده‌اند. باید توجه داشت که نسخه چاپی مزبور در واقع چاپ دوم حکم صادره از دیوان است. رأی باید به محض بیرون آمدن از «تور» در دسترس باشد و برای این منظور دستگامی لازم است که حکم را در سریع‌ترین زمان ممکن در اختیار خوانندگان آن قرار دهد.

در جریان رسیدگی به پرونده، دیوان باید بین دو مصلحت را با یکدیگر

18. Corfu Strait Case

19. Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua

جمع نماید. یکی اینکه از بروز تأخیرهای غیرموجه جلوگیری کند و دیگر اینکه به عواملی چون استمهال معقول طرفین پرونده، زمان موردنیاز قضات برای اشراف و احاطه بر دقایق پرونده و از همه مهم‌تر دقت موشکافانه در هنگام مصالحه‌های قضایی توجه لازم مبذول دارد. بی‌سبب نیست که یکی از معانی واژه شور^{۲۰} در زبان انگلیسی، تأمل و دقت بدون شتاب است که با هرگونه عجله و شتابی منافات دارد.

ولی در این مقطع خاص دیگر نیاز به بررسی و تأمل بیش از اندازه وجود ندارد و آنچه مطرح است انتشار نتایج یک کار پایان‌یافته است. لذا برخلاف کیفیت شور، برای پایان بخشیدن هرچه زودتر به حالت بلا تکلیفی حاکم بر پرونده و مراعی بودن دعوی که خود یقیناً از جلوه‌های بی‌عدالتی است، در این مرحله سرعت نه تنها مطلوب بلکه لازم است. آنچه سرعت عمل در این وهله را مطلوب‌تر می‌سازد توجه به این واقعیت است که حتی در سیستم دادرسی کاملاً بسته و حفاظت شده دیوان بین‌المللی دادگستری نیز احتمال «نشت» و به بیرون درز کردن مسائل پرونده منتفی نیست و این بر عهده دبیرخانه دیوان است تا در این زمان حساس و ظریف، اقدامات خود را با نهایت دقت و با اعمال حداکثر تدابیر حفاظتی داخلی دنبال کند. دبیرخانه همچنین باید ترتیبات برگزاری جلسه عمومی برای قرائت علنی حکم را فراهم سازد.

برای اطمینان از شرکت حضار سرشناس در این جلسه، دبیرخانه دیوان علاوه بر دعوت از نمایندگان طرفین، دعوت‌نامه‌هایی را از طریق روابط عمومی خود برای نمایندگان سیاسی مستقر در لاهه و آژانس‌های خبری بین‌المللی ارسال می‌دارد و با صدور اطلاعیه‌ای تاریخ جلسه را اعلام می‌کند. بلافاصله پس از پایان قرائت حکم نیز اطلاعیه دیگری همراه با شرح اجمالی پرونده - که فوقاً از آن یاد شد - صادر می‌شود.

حکم را رئیس دیوان با صدای بلند قرائت می‌کند. در این لحظات همکاران او آرام و خاموش در کنارش بر مسند قضا نشسته و شاید در این اندیشه‌اند که نقش آنها در این صحنه نهایی اگر فقط حالت نمایی و سیاهی

لشکر نداشته باشد، یقیناً در حدّ یک بازیگر درجه دوم تنزّل یافته است. آنها شاید در این فکرند که شور، سالب آزادی آنها بوده است. قضات حاضر در جلسه امروز در طول مدّت رسیدگی به پرونده نه تنها از بخش اعظم آزادی بیان خود در ارتباط با جهان خارج دست شسته‌اند بلکه به موازات آن از آزادی سکوت اختیار کردن در برابر دیگر همگنان خود نیز چشم پوشیده‌اند. حتّی هستند قضاتی که در طول مدّت شور احساس می‌کرده‌اند در پشت دیواره‌های بلند «کاخ صلح» محبوسند و حالی شبیه اسقفهای مأمور گزینش پاپ اعظم را دارند که به این منظور در جلسه‌ای کاملاً سرّی به شور پرداخته‌اند و جهانی، بی‌آنکه بدانند در پشت این پرده چه می‌گذرد، مشتاقانه در انتظار است تا هر لحظه با بیرون آمدن دود سفید از دودکش کاخ واتیکان پاپ‌دار شدن خود را جشن بگیرد. برای این قضات، شور به مثابه محکومیتی بوده که آزادی از بند آن لحظه‌ای است که رئیس دیوان واپسین کلمه از بند آخر قسمت اصلی حکم را در این جلسه پرشکوه عمومی بر زبان جاری می‌سازد. با وجود این، حتّی برای همین قضات نیز بریدن از پرونده‌ای که تا چند لحظه پیش با آنها یکی بوده و اکنون به تاریخ پیوسته است و آنها که باید فقط دقایقی پس از بلند شدن از مسند قضا، به نشانه فراغ دادرس ردای مخصوص خود را از تن درآورند و آن را به پیشکار دیوان بسپارند، حزن‌انگیز و حتّی حسرت‌بار است. آنها تا این لحظه بی‌آنکه خود بدانند، شاد بوده‌اند. شور، گذشته از هر چیز، کاری بس عظیم بوده که برای مدّت‌ها تمام وجود ایشان را به خود مشغول داشته و افکارشان را تحت سیطره، نفوذ و تاخت‌وتاز خود درآورده است و انتقطاع از تمام این کیفیّات به یقین عوارض نامطلوب ترک را به جا خواهد گذاشت. این است که در شور رگه‌هایی از یک عادت ثانویّه ترک‌ناپذیر وجود دارد و آن حفظ جنبه محرمانه شور است که بریدن از آن، مثل جدا شدن از همه عادات خوب، سخت و دردناک است. اساسنامه دیوان نیز در بیان این مطلب پرده پوشی نکرده است و در بند ۳ ماده ۵۴ خود آشکارا می‌گوید: «جلسات شور دیوان به‌طور محرمانه برگزار خواهد شد و محرمانه خواهد ماند.»

۱۵

نتیجه

این صفحات از اسرار جلسات شور دیوان پرده برداشته است. اگر بخت با این صفحات به آن اندازه یار باشد تا مخاطبان اهل و نخبه خود را بیابد، به یقین همین خوانندگان حرمت محرمانه بودن آنها را پاس خواهند داشت. خواننده این مقاله به فراست می‌داند که نویسنده فقط چشمان او را برای نگریستن به این صفحات اهل و محرم یافته و او را برگزیده است. پس، او نیز باید دست رد بر سینه نامحرم زند و از ظن خود نه، که از دریچه چشم نویسنده، یار وی شود و با او به تماشاگه راز آید.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی